

# «انتظار، مذهب اعتراض»

نشر الکترونیکی: کتابخانه، تاریخ ما - پایگاه دانلود کتابهای تاریخی و مذهبی

تهیه الکترونیکی: انی کاظمی و سعید یسایی

وبسایت دکتر علی شریعتی

[Http://Shariati.Nimeharf.Com](http://Shariati.Nimeharf.Com)

<http://pdf.tarikhema.ir>

[Ancient.ir](http://Ancient.ir)

## مقدمه نسخه الکترونیکی

## به نام بی نام او

بیا تا شروع کنیم  
در امتداد شب نشینیم و طلوع کنیم  
مهم نیست چگونه و چطور و چند  
به يك تلنگر ساده بیا تا رجوع کنیم  
بین که خاک چگونه به سجده افتاده است،  
چرا غرور و تفاخر  
بیا تا رکوع کنیم.

## استاد دکتر علی شریعتی و استاد محمد علی طاهری عزیز،

برای من بسان یک آموزگار ساده نبود که فقط معلوماتی از شما بیاموزم، که معلومات را از هر با معلوماتی می توان آموخت. حیات پر فراز و نشیبی را سپری نموده ام که در حین آن، روزگار برایم دست به یک بازی نغز زد و ناگهان م را را در برابر روح های بزرگی نشانده. حادثه ای بزرگ که می توانست اتفاق نیفتد و ممکن بود که هرگز پیش نیاید و تا آخر عمر متوجه نشوم که چه اوجها، رنگها، جلوه ها، پروازها و تکانهایی عمیق در هستی و در وجودم وجود دارد. در همان راهی که متولد شده بودم، همین جور می رفتم تا پیر شوم و خالی از هر پرواز و اوجی و بدون هیچ دستاوردی، رخت سفر می بستم. آه که اگر در زندگی با شما عزیزان آشنا نمی شدم، چقدر بی نصیب بودم و بی فیض. آنچه را که از شما گرفتم، مگر می شد که از کسی یا کتابی آموخت، مگر بوی مست کننده روح های بزرگ و معطرتان، زیبایی و جلال اندیشه نابتان و لطافت معجزه آسای حلقه های تقویض شده استاد طاهری عزیز را می توان در جایی دیگر یافت. مگر این راه پر و فراز و نشیب را می توانستم بی راهبری حضور متعالی شما که از راه و رسم منزلها باخبر بودید، طی طریق نمایم. تقدیر ناب الهی بود که مرا با این اندیشه های ناب و بواسطه حضور مبارک و و برکت یافته تان آشنا نمود.

اینجانب سعید یسایی (توحید)، تهیه و تنظیم الکترونیکی آثار **دکتر علی شریعتی** را که بواسطه آشنایی با دوست فرهیخته ام، جناب **انی کاظمی** عزیز صورت گرفت، به استاد عزیزم، **جناب طاهری نازنین** و همسر مهربانم تقدیم می نمایم. عزیزانی که از دیدارشان، صحبت شان، آشنایی با اندیشه هایشان، لبخندشان، نگاه شان، سخنانشان، سکوتشان، زیستن شان، بودنشان و حتی یاد و به یاد آوردن شان و احساس حضورشان، الهام می گیرم... می چشم... می بویم... می شرم و می بینم.

و سخنی با دوستانی که توفیق حضور در **دوره های عرفان حلقه** برایشان میسر نگردیده است و از اندیشه های ناب **دکتر علی شریعتی** بی بهره مانده اند و هنوز در پیوستن به این راه مردند و از قافله سرمنزل حضرت دوست عقب مانده اند...

هنگامیکه به آموزه های نابش دل دهی و در آنها غرق شوی، و در اتصالاتها و ارتباط هایتان با شبکه شعور کیهانی، آغوش احساس و روحلت را، زبان قلبت را، دهان فهمت را بگشایی و با دقت، مواظبت، عطش، نیازمندی، فروتنی، تسلیم، مداومت، اطمینان، صبر و مقاومت، راهها، درها و پنجره های وجودت را بواسطه بینشها و کشف رمز های موجود آمده، باز کنی و بدنبال آن، در روزنه های وجودی تان بگردی و خود را، همه خود را، همه ابعاد، همه خواستهها، همه تشنگی ها، همه فهمها، حس ها، دردها، بلعیدنها، گرفتن ها و ... را در فیلتر عرفان حلقه بریزی و صبر کنی؛ خواهید دید و سر منزل مقصود را می یابید و حس می کنید که چه چشمه هایی در درون لثق جاری شده است. فقط در آن صورت است که از همه چیزهایی که در این دنیا نیست و اصلا نیست، پر می شوی و پر می شوی و پر می شوی و صدای ریزش این جریانهای اعجاب انگیز غیبی را در درون خود و با گوش دادن به آنها و با دل بستن و خاموش بودن، به روشنی و صراحت و بلند و بلند می شنوی و در رویش بهشت در کویر خلوت و سوخته دلش اتفاق می افتد. احساس می کنی که پنجره هایتان به سوی عالمی دیگر گشوده شده و رودهای غیبی در پنهانی ترین دهلپزه های روحلت سرباز نموده اند و سرشار می شوی.

سر آخر خدایا ترا سپاسی دوباره می نمایم که وجودم را با اعجاز این قرن که همانا ظهور و حضور استاد **طاهری عزیز** (بنیانگذار عرفان حلقه) و اساتیدی بمانند **دکتر علی شریعتی** آشنا و قرین نمودی و از تو می خواهم که سایر هموعان و دوستانم را، که از این فیض عظیم بی بهره مانده اند، به سر منزل مقصود هدایت نمایی.

آمین.

سعید یسایی (توحید)

kimiagoo@yahoo.com

ebrahimezaman@yahoo.com

## \* انتظار ، مذهب اعتراض \*



موضوع بحث امشب من بسیار حساس است و این را بدین جهت عرض می نمایم که خواهش کرده باشم بیش از آنچه معمولاً به سخن یک گوینده دقت می شوید بدان توجه فرمائید .

حساس است به خاطر اینکه موضوعی است که اساس احساس اندیشه ، و مسئولیت اجتماعی ما را دربر می گیرد و مهمتر از آن ، حساس است بخاطر اینکه بیش از همه مسائل و اصول اعتقادی که در میان ما مطرح است ، این بحث دو رویه نه تنها غیر مشابه و حتی مخالف بلکه صد در صد متناقض با هم دارد .

### پوستین وارونه

این اصل کلی را عرض کنم ، نه به عنوان فردی که به مذهب و دین خودش تعصب می ورزد و از پایگاه اعتقادات خویش مسائل علمی و تاریخی را تحلیل می نماید ، بلکه به عنوان یک معلم بی طرف تاریخ ادیان ، که هر کس یا هر مذهبی - اگر فقط با چشم منطق علمی به مذاهب بنگرد - به این نتیجه خواهد رسید ، که هیچ مذهبی در تاریخ بشر ، باندازه اسلام میان واقعیت موجود و حقیقت نخستینش فاصله پیدا نکرده است .

در مذاهب دیگر می توان اصطلاح انحراف را به کار برد ، می شود گفت که بسیاری عناصر دخیل در آن وجود دارد و بسیاری از عناصر اساسی فراموش شده ، اما در اسلام ، این تعبیر تعبیر دقیقی نیست و تعبیر دقیقش سخن حضرت امیر است که فرموده است : لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا جامعه اسلام بمانند پوستین وارونه پوشیده شده است )) .

در مذاهب دیگر می شود گفت که بعد از دوره نبوت پیغمبرشان جامعه دینشان را وارونه تنشان کرده اند ، اما در اسلام ، به جای قبا عبا وردا ، پوستین به کار رفته ، به خاطر اینکه پوستین تنها جامه ای است که میان رویه و آسترش - اختلاف میان نهایت زیبایی و نهایت زشتی است ، رویه اش چشمها را به زیبایی بخود می گیرد و مصداق (( لونها تسر الناظرین )) است و آسترش از زشتی برای بزرگسالان نفرت انگیز و برای خردسالان وحشت آمیز است . و باز در اسلام ، از میان مذاهب مختلف - یعنی تلقیهای گوناگونی از آن شده است در تشیع بیش از همه میان (( آنچه که بوده )) و (( آنچه که هست )) فاصله است ، فاصله ای در حد دو طرف متضاد ، به صورتی که تشیع نخستین و همچنین تشیع تاریخ اسلام پیش از این سه چهار قرن اخیر - از نظر برداشت فکری و عقلی ، جبهه مترقی اسلام ، و از نظر مبارزه اجتماعی و نقش و رسالت تاریخی ، عمیقترین ، متعهدترین ، قاطع ترین و انقلابی ترین جناح های اسلامی بوده است . و از میان همه عقاید شیعی و اصولی که این مذاهب را مشخص می سازد ، اعتقاد به آخر الزمان و غیبت و منجی موعود - که در یک لکه می توان گفت (( اصل انتظار )) بیش از همه عقاید دیگر ، میان آنچه که بوده ( و حقیقت این فکر است ) و آنچه که هست ، تضاد و تناقض وجود دارد ، بطوری که برای خیلی از همفکران من که روشن اند و مترقی و آگاه ، تعجب آور بود که چگونه من - با طرز فکری که از نظر اجتماعی دارم - مساله (( انتظار )) را مطرح کرده ام و درباره اش صحبت می نمایم ؟

اینکه عرض کردم - و مجددا تکرار می کنم - با کمال دقت - یعنی بیشتر از آنچه قاعدتا لازم است - بدین مطلب توجه فرمائید و نقص و کمبود قدرت بیان مرا در چنین مساله پیچیده و مبهم و متضادی که (( اصل انتظار )) باشد ، با توجه و دقت خودتان جبران کنید ، برای این است که مطمئنیم این بحث هم مثل همه مسائل دیگری که مطرح کرده ام و بیش از همه آنها - از دو سوی متناقض و متضاد ، مورد انتقاد واقع خواهد شد .

## دو قطب متضاد

از یک سو ، روشنفکران خواهند بود ( بمعنی اصطلاحی و رایج آن ) و از سوی دیگر ، مومنین ( باز به معنای اصطلاحی رایجش ) که این گروه مرا متهم خواهد کرد به اینکه آنچه می گویم با (( مذاق و موازین اعتقادی ما توافق ندارد )) و گروه ضد این دسته متهم خواهند نمود که (( در چنین عصری و در چنین زمانی ، با اصطلاحات تازه ، باز می خواهد همان مفاهیم کهنه را مطرح کند و اذهان این نسل را از گرایش به آینده و علم و پیشرفت اجتماع غافل نگهدارد و ... نگهبان و توجیه کننده خرافات گردد ... از اینروست که از شما - که نه از آن گروهید و نه از این گروه ، بلکه ( تنها مخاطبان من ) در این جامعه هستید تمنا می کنم که دقت بیشتری فرمائید تا مثل کهنه پرستها ، در مسائیل مذهبی ، از تلقی و تفسیر و نتیجه گیری تازه - تنها به جرم این که تازه است - وحشت نکنید و مثل نوپرستها در مسائل ایدئولوژیک ، از طرح مفاهیم مذهبی و انتخاب اصطلاحات قدیم تنها به جرم اینکه مذهبی و یا قدیمی است - برنیاشوید ، چه شما هم مثل من ، نه تعصب بیجای دینی دارید و نه تعصب نابجا تر ضد دینی ، که هر چه را با قالبهای ذهنی خودتان جور نباشد (( نتوانید بفهمید )) و مثل من نه مقام و منصبی دارید - که مصلحت اندیش شوید و نه حیثیت مذهبی - که مقبول عوام باشد - و نه موقعیت روشنفکری - که موجب خواص - که نخواهید بفهمید تا مقام و منصب در خطر نیفتد و موقعیت و حیثیت لکه دار و سست و سرد نشود !

این است که هم قدرت فهم عقیده مخالف را دارید و هم جرات فهم آن را ، هر چند مومنی باشید و این عقیده را با احساسات مذهبی خود شبیه نمیبینید و یا روشنفکری غیر مذهبی باشید و آن را یک مبحث کهنه مذهبی بیابید که در میان توده مذهبی مطرح است و معنی و مفهومی هم معلوم است و همه جا ، در مسجد و منبر و تکیه و جلسه ، تکرار می شود و در این دنیای نو و در میان این همه مسائل نو ، حرف بسیار کهنه ای است و از آن دنیای کهنه ای و قاعدتا یک روشنفکر روز نباید به این مسائل بپردازد .

مساله انتظار ، در بینش سه گروه اعتقادی

مساله (( انتظار )) و اعتقاد به (( امام زمان )) و (( آخر الزمان )) و اصل (( انقلاب نهائی )) در انتهای تاریخ در تلقی ها و قالبهای اعتقادی و ذهنی گوناگون ، بطور مختلف برداشت و قضاوت می شود :

غیر مذهبی های تحصیلکرده می گویند : اعتقاد به امام زمان و انتظار اصولا از نظر علمی ، مخالف واقعیت و حقیقت و غیر منطقی و غیر معقول است و از نظر اجتماعی یک فکر کهنه و انحطاط آور .

غیر علمی است ، به خاطر اینکه مردمی در این قرن – که فیزیک ، بیولوژی و فیزیولوژی تا این حد ترقی کرده و انسان و حیات را شناخته است – معتقدند که یک فرد می تواند ، در اندام طبیعی ، زندگی نامحدود غیر طبیعی داشته باشد و هزار سال ، دو هزار سال ، سه هزار سال و چند هزار سال زنده بماند ... این برخلاف بیولوژی ، برخلاف فیزیولوژی و بر خلاف منطق علمی و ناموس طبیعی است .

و از نظر اجتماعی ، یک فکر ضد ترقی و ضد مسئولیت انسانی است برای اینکه پیروان این فکر معتقدند که اصلاح اجتماع و آگاهی انسان و نابود شدن نظام ستم و تبعیض و فساد در دست انسانها نیست ، در یک دست غیبی است که باید در آینده بیاید و سرنوشت بشریت را از پلیدی و انحطاط نجات بخشد ، بنابراین ، اعتقاد به یک منجی غیبی که اصولا رسالتش غیبی است ، ظهورش غیبی است ، زندگانش غیبی است ، مسئولیت و اراده ما در کار او هیچ اثری ندارد ... خود به خود این نتیجه را به دست می دهد که پس ما در تعیین سرنوشت خودمان ، جامعه امان و بشریتمان هیچ سهمی نداریم و امکانی برای ما نیست که ، در زمان غیبت او ، بتوانیم عدالت را در جامعه امان و یا در زمین مستقر کنیم . این اعتقاد ، مسئولیت را از انسان سلب می کند زیرا اراده انسان را نفی کرده است . وقتی تو معتقدی که ظلم و جور همچنان ادامه و گسترش خواهد یافت و اسارت و ذلت مردم و فساد اخلاق همچنان در مسیر خودش پیش می رود و هیچکس نمی تواند در برابرش بایستد و باید منتظر یک دست غیبی باشد که از آستین آسمان بدرآید و کاری بکند ، معلوم می شود که تو کاری نمی توانی بکنی و هیچکس دیگر هم در نجات آدمی ، کوچکترین قدمی نمی تواند برداشت .

این انتقاد در اروپا به وسیله نویسندگان بخصوص برای کوبیدن یهود - که آنها هم منتظر ظهور مسیح اند ، و عیسی بن مریم را مسیح نمی دانند - بشدت مطرح شده و بسیاری از رمانها و داستانها در این باب به رشته تحریر در آمده است ، داستانهای بسیار فکاهی و گاهی حتی مستهجن :

همسر یک هاخام ( روحانی یهود ) گناه میکرد و فسادش هر روز از روز قبل بیشتر می شد حاخام آگاه شد ، و سخت اعتراض کرد پاسخ شنید : مگر تو منتظر نیستی ؟ و نمی خواهی ظهور مسیح و منجی قوم یهود هر چه زودتر تحقق پیدا کند ؟ و مگر نمی گوئی : وقتی این ظهور تحقق پیدا خواهد نمود که فساد عمومیت پیدا کرده باشد ؟ ..... من در این راه به سهم خود قدمی برداشته و به (( پایان انتظار )) تو کمک کرده ام . تو فقط دعا می کنی که خدا در ظهور او تعجیل کند و من عمل می کنم ، چه ظهور مصلح وقتی است که فساد جهانگیر شود و هر که در اشاعه فساد تسریع کند و تعجیل ، در ظهور او کمک کرده است .

پس اینگونه تلقی یک وسیله بزرگ به دست مردم می دهد تا ظلم را توجیه کنند و فساد و عمومیت آنرا طبیعی بدانند و تا می توانند مسئولیت خودشان را نادیده انگارند و در هیچ کار اجتماعی ، نه در اصلاح جامعه ، نه در آگاهی دادن بیشتر مردم ، نه در یاری دادن به نیروی عدالت و آزادی و نه در مبارزه با ظلم و زور و فساد ، کوچکترین قدمی برندارند ، کمترین قلمی نزنند و آرام ترین کلمه ای نگویند . این اعتقاد برای اینها بهترین وسیله توجیه وضع موجود و فرار از مسئولیتهای اجتماعی است .

بنابراین تحصیلکرده غیر مذهبی این بحث را هم غیر علمی و هم غیر اجتماعی می بیند و معتقد است که طرح این مساله ، مضر به حال اجتماع و اندیشه است ، و یک روشنفکر متعهد آزادیخواه و عدالت طلب و آگاه به مسائل اجتماعی ، نه تنها چنین مساله ای را نباید طرح کند بلکه با آن به شدت مبارزه کند و مردم را از انتظار بیهوده و بیثمر و حتی فلج کننده در بیاورد . و ایمان و امید توده ها را از امام غائب ، به رهبران حاضر و از قیام غیبی او به قیام اجتماعی خود و از اراده ماوراء طبیعی ، به اراده خودشان و به مسئولیتهای بزرگشان متوجه کند .

اما توده مذهبی ما ، که همچون همه توده های مذهبی ، در عقاید و احکام و مراسم مذهبی خود شک روا نمی دارد تا به توجیه و تحلیل و استدلال و اثبات آن و رد انتقادات و نظریات مخالفان و منکران بپردازد ، به این عقیده ایمان قاطع و یقینی دارند و احتمال خلاف و خطا نیم دهند و چون بزرگترین دلیل حق بودن یک عقیده یا حکم مذهبی این است که یک عقیده یا حکم مذهبی باشد یعنی جزئی از مذهبشان باشد و کتاب روایت یا فتوای روحانیون آنرا القاء کرده باشد ، به اصل وجود امام زنده غائب که پس از عالمگیر شدن فساد و ظلم ظهور می نماید و به شمشیر قیام می کند و از ستمکاران و نیز از قاتلان کربلا و خلفای جنایتکار و غاصب و رژیم سفیانی و از علما و روحانیون مذهبی شیعه و سنی و دیگر مذاهب که مذهب را مسخ کرده اند و وسیله اغراض شخصی و تامین منافع طبقاتی خود ، یعنی از همه تبهکاران گذشته و حال انتقام می گیرد و مردم را از ظلم ، انسانیت را از فساد نجات می بخشد و نظام عدل و رژیم امامت و سنت محمد (ص) و راه انبیا و حکومت حق و قانون را در زمین مستقر می کند و جامعه ای بشری و حکومتی جهانی می سازد که در آن گرگ و میش از یک آبشخور آب می نوشند ، و جنگ و زور و فریب از میان برمی خیزد و صلح جهانی برقرار می شود و حتی در رابطه میان انسانها ، پول از سکه می افتد و جایش را به شعار (( درود بر محمد (ص) و خاندانش )) می دهد .

ظهورش از مکه است و مرکز حکومتش کوفه و هم رکابش مسیح و نیروهای مخالفش رجال فریبکار و سفیانی دیکتاتور و نخستین گروندگان و همگامانش ۳۱۳ مرد پاک با ایمان و مجاهد و بالاخره ، کشته شدگان شمشیر انتقامجویش ، ستمکاران و روحانیون فاسد مفسد و نجات یافتگان توده محروم ستمدیده و نوع انسان در روی زمین !

اینها اساسا به این نمی اندیشند که زندگی طولانی امام بنا بقول معترضین غیر طبیعی و غیر علمی است تا به اثبات آن بپردازد ، باید بدان عقیده داشت و دارند . خدا چنین خواسته است که فردی را برای انجام رسالتی تا هر گاه که بخواهد زنده نگاه دارد و همچنین به این هم نمی اندیشد که این فکر هر گاه به نحو صحیح دریافت نشود با بسیاری از عقاید مسلم اسلامی و نصوص قاطع قرآنی و از آن جمله با مسئولیت فردی در برابر سرنوشت اجتماعی و مسیر تاریخی منافات دارد .



متوجه این نکته هم نیستند که لازمه چنین دریافت از این عقیده این است که (( صلاح )) و (( عدالت )) محال است و پوئیدن هر گامی در این راه ، بی سرانجام و بیهوده !

آنها به این اصل معتقدند چون عقیده مذهبی است و در عین حال هر کاری را هم در راه صلاح و عدالت انجام می توانند داد اگر معتقد شوند که وظیفه مذهبی است این است که به این فکر و این واقعه مومن اند بی آنکه به تحلیل و تجزیه و استدلال و توجیه و تفسیر علمی و منطقی و اجتماعی و انسانی آن بپردازند زیر در آن شکی روا نمی دارند ، مسال برایشان بدیهی است ، یک تعبد است .

روحانیون ما هم از آن رو که معتقدند که هر فکری که در متن مذهب باشد ، یعنی از طریق قرآن ، سنت و یا روایت امام رسیده باشد ، حقیقت است . از نظر آنها هر مساله ای که (( مستند )) باشد (( حقیقت )) است و بنابراین ، در این راه نیز کاری که کرده اند و یا می کنند محدود به اثبات این اصل است که عقیده به (( مهدی موعود )) منقول است و منصوص و ناچار معقول است و مقبول ، چه اسلام و تشیع حقیقت مطلق است و بنابراین هر چه را یقین کردیم از اسلام و تشیع است ، حقیقت یقینی است و پذیرفتنی و این است که کوشیده اند تا با تفسیر برخی از آیات قرآن و نقل احادیث نبوی و روایات منقول از ائمه و اثبات اینکه این تفسیرها و سند این نقل ها درست است ، پایه های این عقیده را در میان مردم استوار سازند و مردم را بی آنکه لزومی باشد تا مستقلا به تجزیه و تحلیل عقلی و استدلال علمی و توجیه اجتماعی و تاریخی آن بپردازند بدان معتقد سازند .

اما مذهبی های متجدد در جامعه ما - چه آنهایی که تحصیلات قدیمه دارند و چه آنهایی که دارای تحصیلات جدید هستند و یا هر دو ، اخیرا راه سومی را پیش گرفته اند - تا از همان راه روشنفکران غیر مذهبی به اثبات این اصل مذهبی نائل آیند . یعنی با همان استدلال علمی مادی امروز - که تحصیلکرده غیر مذهبی را به انکار عقیده کشانده است - به اثبات آن بپردازند و یک امر غیبی و عقیده تعجبدی را جنبه علمی و عقلی بخشند و بر این اساس به تازگی آثاری هم منتشر کرده اند و به حمله روشنفکرهای تحصیلکرده غیر مذهبی جواب می دهند ، اما نه به انتقاد (( ضد اجتماعی بودن )) این فکر بلکه به انتقاد (( ضد علمی بودن )) آن ، یعنی براساس علوم جدید مثل فیزیولوژی و بیولوژی یا زیست شناسی ، اثبات

می کنند که یک فرد انسانی ، امکان دارد بیش از هزار سال ، دو هزار سال ، سه هزار سال و بیشتر زندگی کند و بر این اساس ، اعتقاد به عمر طولانی چند هزار ساله امام زمان را در همین زندگی و همین زمین ممکن و علمی تلقی می نماید .

به چه دلیلی ! به دلیل اینکه این اصل را ثابت می کنند نه اساسا علم امروز عدد ثابتی را برای عمر طبیعی انسان معین نکرده است . از علوم زیست شناسی یا وظائف الاعضاء و یا علوم دیگر مربوط به انسان ، هیچ کدام بر نمی آید که مدت زمان عمر انسان و حد نصاب سالهای زندگی وی ثابت است و ممکن نیست از این سال هیچ موجود انسانی بیشتر زیست کند . یعنی هیچ وقت علمی فیزیولوژی یا بیولوژی در دنیای امروز - چه علمای مادی و چه علمای مذهبی - نگفته اند که عمر انسان ممکن نیست از ۱۵۰ یا ۱۶۰ یا ۲۰۰ سال بالاتر برود ، عمر نهائی یک انسان معین نیست . در سرزمین ما گرچه معدل سن افراد مثلا ۴۵ است ، یعنی افراد غالبا میان ۳۵ تا ۵۵ می میرند اما به این معنی نیست که کسی از ۵۵ بالاتر نمی رود زیر در اروپای شمالی سن متوسط حدود ۸۰ سال است اما بعضی ها تا ۱۰۰ یا ۱۱۰ سال هم زندگی می کنند ولی باز هم نمی توان گفت که در اروپای شمالی دیگر ممکن نیست که کسی از ۱۱۰ سال بالاتر برود .

نمونه هائی وجود دارد و در مطبوعات هم منتشر شده و خبرش به گوش همه رسیده است که مثلا در قفقاز یا مغولستان و در امریکا یا افریقا پیرمردی ۱۲۷ سال زندگی کرده ، دیگری تا ۱۳۰ سال و آن یکی تا ۱۳۵ و دیگری در جای دیگر تا ۱۴۰ سال ، اما اینکه پیرمردترین انسان شناخته شده معاصر ۱۴۰ سال عمر کرده است ، این اصل را ثابت می کند که دیگر ممکن نیست کسی مثلا ۱۴۱ سال هم عمر کند ؟ هرگز !

پس حال که ممکن است ۱۴۱ سال هم داشته باشد به چه دلیل نمی تواند ۱۴۵ سال ، ۱۵۰ سال ، ۱۵۱ سال هم کسی عمر کند . بر این اساس چون نمی توانید بر روی یک عدد معین توقف کنید و بگوئید یک روز هم از آن بیشتر محال است به چه دلیل دویست و سیصد هزار و و بیشتر محال باشد ؟

دلیل دیگری که میاورند عمر شخصیت‌های تاریخی یا مذهبی است، چنانکه در متون و نصوص اسلامی و غیر اسلامی آمده، مانند سلمان که سیصد یا ششصد سال و نوح که بتصریح قرآن ۹۵۰ سال در میان قومش درنگ نمود حال یا این مدت عمر کرده است یا نهصد و پنجاه سال به دعوت قومش اشتغال ورزیده است، مهدی موعود هم می تواند از نظر علوم طبیعی امروز بیش از هزار سال عمر کند.

بدینگونه است که فضایی مذهبی که با مسائل علمی و انتقادات غیر مذهبی های زمان پیش و کم تماس دارند استدلال می کنند که امام زمان، که به عقیده شیعه از چشمها پنهان است اما در میان مردم و روی همین زمین از ۱۲ قرن پیش تاکنون زنده مانده و زندگی عادی دارد عمرش یک عمر طبیعی است و با علوم امروز سازگار است و نیازی نیست که آن را به یک معجزه خارق العاده تلقی کنیم یا اصلا منکر شویم.

### امام

اما مذهبی های عادی - چنانکه گفتیم - هیچ لزومی نمی بینند که اعتقاد به عمر طولانی امام زمان را با اصول و قوانین زیست شناسی جدید توجیه کنند، آنها معتقدند که خداوند چنین رسالتی را به فردی از انسان واگذار کرده و برای انجام رسالتش استعداد زنده ماندن بیش از عمر بشر معمولی را به او عطا کرده و بنابراین اراده خداوند است و خدا بر هر کار توانا است و توجیه فیزیولوژی و بیولوژیک آن لازم نیست.

اعتقاد به امام زمان در این گروه آخری که مذهبی هائی هستند که نمی خواهند معتقداتشان را با اصول علمی جدید توجیه کنند، خیلی روشن است و آن این که امام زمان از ذریه پیغمبر اسلام و بطور دقیق فرزند امام حسن عسگری - امام یازدهم شیعی - و یکی از اوصیاء بحق پیغمبر است که به نام، او را پس از خودش در فهرست اسامی ۱۲ تن نام برده است که به دنیا آمده و بعد غائب شده است، غیبت کرده است، نه از دنیای مادی و از بین چشمها، او را نمی شناسند اما می بینند.

شاید بسیاری دیده اند و هم اکنون در کوچه و بازار می بینند! اما بازش نمی شناسند. این غیبت از چشمهاست، نه از ماده، نه از طبیعت و نه از زمین. این است که بر خلاف عیسی که بنا بر مشهور به آسمان رفته و سوشیانت که به عقیده پیروانش در عالم دیگر است و امام محمد حنیفه که در کوره رضوی

مخفی است<sup>(۱)</sup>، مهدی موعود در میان مردم زندگی عادی دارد و همه او می بینند اما نمی شناسند. او دو دوره غیبت داشته است: اول غیبت صغری (( کوچک )) که در این دوره چهار باب یا (( نائب خاص )) - که اختصاصا خودش تعیین کرده - واسطه میان او و شیعیان بوده اند.

دوم: پس از این دوره و پس از مرگ چهار نائب خاص، دوره غیبت صغری، ( که مدتش عمر یک نسل است ) تمام شده و (( غیبت کبری )) ( بزرگ ) فرا رسیده است که اکنون در این دوره هستیم.

(۱) در دعای ندبه به این مساله اشاره شده است که میپرسد: نمی دانم کدام سرزمین تو را بر گرفته است؟ قرارگاہت کجا است، در کوه رضوی یا ذی طوی .....؟ و من نمی دانم این ادعا که امروز آن را در بسیاری محافل مذهبی، خطاب به امام زمان ما می خوانند ( و در سالهای اخیر سخت رواج یافته و گروه های خاصی برای این کار تشکیل شده اند ) چرا سراغ حضرت مهدی را در ذی طوی و کوه رضوی میگیرند که جایگاه محمد حنیفه (( امام زمعان فرقه کیسانیه )) است که معتقدند در این کوره از انظار مخفی شده و از آنجا ظهور خواهد نمود و پیروانش با ندبه و زاری در پای این کوره و یا از دور، رو به این کوه، دعا میکردند که خارج شود و قیام نماید. گذشته از این که سرگذشت حضرت مهدی، نه در زندگی و نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه ای با این کوه ندارد - اساسا، غیبت او بدین صورت نیست که در جای مخصوصی پناه گرفته باشد بلکه همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی دهیم و بنابراین سوال از اینکه: (( تو در کدام جایگاه مخفی به سر میبری )) ظاهرا با نوع غیبت حضرت مهدی موعود شیعه امامی سازگار نیست. مطالعه دقیق متن دعای ندبه که از ائمه ما به تصریح و ترتیب نام می برد و پس از حضرت امیر - که به تفضیل از مناقب و فضائل وی سخن می گوید - ناگهان و بی واسطه، به امام غائب خطاب می کند، باز این سوال را بیشتر در ذهن طرح می کند، بهر حال، من این مطلب را فقط بعنوان یک سوال علمی مطرح می کنم نه یک قضاوت قطعی، به این امید که به جای دشنام و اتهام، پاسخ معقول منطقی بشنوم و این ابهام در ذهنم رفع شود و اگر کسی که در این مورد مطالعه دارد این مساله را روشن کند منتهی بر من نهاده است. در این دوره دیگر باب یعنی واسطه ورود و تماس یا (( نائب خاص )) - یعنی نماینده ویژه یا کسی که بجای امام کار می کند و با مردم تماس دارد و به دست امام منصوب شده وجود ندارد و تنها راه تماس مردم، با او که رهبر است و زنده و حاضر (( نائب عام )) است.

این نائب عام را کی انتخاب می کند؟ بر خلاف آن چهار تن که امام آنها را شخصا نصب کرده، اینان را مردم با کمک اهل خبره انتخاب می کنند؟

چگونه انتخاب می کنند؟

در اینجا یک مساله بسیار اساسی و حساس مطرح می شود مساله ای که از نظر تاریخی و بخصوص از نظر اجتماعی و سیاسی و هم از نظر فکری و مرامی سخت عمیق و شگفت آور است و در عین حال ، مثال بسیار روشنی است که تشیع را تا چه حد وارونه کرده اند و این پوستین را از رویه دیگری - که بد منظره و ترس آور و زشت و بیزار کننده است ( و این رویه دیگر خودشان است ) - بر اندام روح و اندیشه و شعور و احساس و جهان و زندگی ما پوشانده اند !

در عصر غیبت کبری ، یعنی دوران نامحدود تاریخی که از قرن سوم هجری آغاز می شود و تا خدا بخواهد ادامه دارد ، شیعه یک فلسفه سیاسی و مکتب اجتماعی ویژه ای پیدا می کند که به همان اندازه که امروز منحط و ذلت آور و ضد مردم و نسبت به انسان و اراده و آزادی و اندیشه انسانی اهانت آمیز و نفی کننده مسئولیتهای اجتماعی و یاس آور و تسلیم بار نشان داده می شود و ، جز برای توده سر به زبری که عمل میکنند اما فکر نمی کنند و میپذیرند ولی نمی فهمند ، اساسا قابل دفاع نیست ، آری درست به همین اندازه ، مترقی و عزت آور و مردمی نسبت به انسان و اراده و آزادی و اندیشه انسانی حرمت آمیز و تثبیت کننده مسئولیتهای اجتماعی و بخشنده خوشبینی تاریخی و استقلال عقلی و روحی است .

با آغاز دوران غیبت بزرگ ، و خاتمه کار نواب انتصابی که امام به وسیله آنها ، در نهان ، بر مردم خویش حکم میراند و مردم از طریق این بابهای تعیین شده با شخص رهبر تماس داشتند و وظیفه اجتماعی خود را از او کسب می کردند و حقیقت اعتقادی مذهب خویش را از او می پرسیدند رابطه قطع می شود و مسئولیت امام به مردم واگذار می شود و دوران انتصاب پایان می پیرد و عصر انتخاب فرا می رسد .  
توقیع مشهور ( فرمان ) امام - که پیش از ورود به دوران غیبت بزرگ صادر شده است - نظام ویژه ای را که جانشین نظام ( امامت ) می شود بدینگونه اعلام میدارد :

اما الحوادث الواقعة ، فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا ، فانهم حجتی علیکم و انه حجه الله علیهم<sup>(۱)</sup>

اما اینها چه کسانی اند ؟ و چگونه و چرا انتخاب می شوند ؟

ضوابط و شرایط انتخاب آنان را امام صادق برای توده مردم اعلام کرده است :

اما ، من کانن من الفقها صائنا لנفسه ، حافظا لدینه ، مخالفا لهوا ، مطیعا ، لامرمولاه ، فللعوام ان یقلدوه ان یقلدوه .<sup>(۲)</sup> و این هم طبیعی است و هم منطقی و هم ضروری .

تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست بلکه ، اساسا کار عقل این است که هر گاه نمیداند از آنکه میداند تقلید می کند و لازمه عقل این است که در اینجا خود را نفی نماید و عقل آگاه را جانشین خود کند . بیمار خردمند کسی است که در برابر طبیب مشخص خردمندی نکند ، چه خردمندی کردن در اینجا بی خردی است و اقتضای تعقل تعبد است و تقلید . مهندس ، طبیب ، حقوقدان و رهبر یک تشکیلات انقلابی یا حزبی ، همیشه تربیت شده ترین و فهمیده ترین افراد را در میان مراجعان و اعضاء خود مطیع تر و مجری تر از همه یافته اند .

---

(۱) اما درباره پدیده ها و رویدادهائیکه در مسیر زمان و در طی تحولات و تغییرات اجتماعی ، وقوع می یابد ، به راویان سخن ما – دانشمندان و متفکرانی که به سخنان ما هم ، دانایند و هم آشنا – رجوع کنید که آنان حجت منند بر شما و من حجت خدایم برایشان .

(۲) اما ، از دین شناسان ، آنکه نگهدار خویشان بود ، نگهبان ایمانش ، مخالف هوسش ، فرمانبردار خدا و مطیع امر مولایش ، بر توده مردم است که تقلیدش کنند .

زیرا شعور ، این فضیلت علمی و عقلی را به آنان آموخته است که ابراز فضل در آنچه نمی دانند فضولی است و این شیوه عقل است که در یک رشته علمی ، از متخصص تقلید کند و این قانونی است که در همه رشته های زندگی جاری است و هر جامعه ای که پیشرفته تر و متمدن تر است ، اصل تقلید و تخصص در آن استوار تر و مشخص تر است .

بنابراین می بینیم که در این دوره غیبت کبری یک نظام انتخاباتی خاص بوجود می آید و آن یک انتخابات دموکراتیک است برای رهبر، اما یک دموکراسی آزاد نیست ، گرچه این انتخاب شونده بوسیله (( مردم )) انتخاب می شود . اما در برابر (( امام )) مسئول است و در برابر مردم نیز ، بر خلاف دموکراسی که منتخب بوسیله مردم ، فقط در برابر (( خود مردم )) که انتخاب کنندگان و موکلین او هستند مسئول است .

این است که مردم نایب عام را خودشان ، با تشخیص و آراء خودشان براساس این ضوابط انتخاب کرده و رهبری او را می پذیرند و او را جانشین امام تلقی می کنند و این جانشین امام در برابر امام و مکتب او مسئول است یعنی بر خلاف نماینده ای که با نظام دموکراتیک انتخاب شده ، مسئول این نیست که ایده ها و ایده آلها و نیازهای مردمی که او را انتخاب کرده اند برآورده کند ، بلکه مسئول است که مردم را براساس قانون و مکتبی که امام رهبر و هدایت کننده آن مکتب است هدایت کرده و آنها را براساس آن مکتب تغییر و پرورش دهد .

البته این انتخاب که یک انتخاب مقیدی است ، به این معنی نیست که همه مردم بیایند رای بدهند و هر کس شماره آرائش بیشتر بود بجانشینی امام منتخب شود و در مسند نیابت امام قرار گیرد .

بلکه چون این فرد یک شخصیت اجتماعی است و در عین حال یک شخصیت علمی ، بنابراین توده ناآشنا با علم ، خود به خود شایستگی انتخاب او را ندارند و عقل حکم می کند کسانی که آگاهی و علم دارند و می دانند که عالم ترین و متخصص ترین و آشناترین فرد به این مکتب کیست ، یعنی (( عالم شناسان )) به این انتخاب مبادرت ورزند . و مردم هم که خود به خود با فضلا و روحانیون و علمی مذهب خودشان تماس و به آنها اعتماد دارند و از آنها پیروی می کنند ، طبعاً رای آنها رای برای انتخاب نایب امام می

پذیرند . و این یک انتخابات طبیعی است . همان طور که درباره متخصصین دیگر این کار را می کنیم ، مثلا من که بیماری قلب دارم و شخصا هیچ گونه آگاهی طبی ندارم ، بزرگترین متخصص قلب را خودم انتخاب نمی کنم و معمولا از دانشجویان پزشکی ، اطبا و داروسازان و یا کسانی که آگاهی به این مسائل دارند استخبار می نمایم که بهترین متخصص قلب کیست و بنابر اعتقادی که به ایشان دارم – رایشان را به عنوان رای خودم می پذیرم ، یک نوع انتخابات دو درجه ای طبیعی . این امام در دوره غیبت ، مسئولیت هدایت خلق و پیروانش را بر عهده علمای روشن و پاک و آگاهان بر مذهب خود می گذارد تا ظهورش فرا رسد و آن هنگامی است که رژیمهای حاکم و نظامهای اجتماعی در سراسر زندگی انسانها به حضيض فساد رسیده باشد .

او در کنار کعبه ندا در می دهد و انقلابش را از انجا آغاز می نماید ، و بعد دو نیروی عاصی بر نهضت او در زمین بوجود می آیند :

یکی دجال ، مرد مسخ شده افسونگری که در دلها و اندیشه ها ، اختلال و انحراف ایجاد می کند و یک چشم است ، با چشم چپ که در میانه پیشانی دارد و شراره از آن می تابد .

و دیگر مردی است سفیالی که نیروی جمع و فلسطین و اردن را اشغال می کند و از انجا مقاومتش را در برابر این نهضت آغاز می نماید ولی نیروی او میان مکه و مدینه نابود می شود .

امام پس از ظهور و اعلام نهضت خویش در کعبه با ۳۱۳ تن که نخستین گروندگان و همگامان او هستند به کوفه می آید و آنجا را مرکز قدرت خویش قرار می دهد و در پشت کوفه بقدری از علمای فاسد

میکشد که جویهای خون روان می شود و مبارزه را با شمشیر و جهاد و کشتار آغاز می نماید و حکومت

عدل را در سطح جهانی استقرار می دهد و از همه ستمکاران تاریخ انتقام گرفته ، شکست کربلا را جبران می کند و تمام رهبران و پیشوایان بحق ، انبیاء و ائمه شیعی را که نتوانسته اند هدف خودشان را تحقق

بخشند و پایمال و شکست خورده ظلم و زور شدند به حکومت حقه خویش می رساند و نظام عدالت به

جای زور و تقوی بجای فساد و برادری بجای نفاق و خصومت ، چنان در دنیا مستقر و استوار می شود که گرگ و میش از یک آبشخور آب میخورند .



پرچمی که به دست دارد پرچم مسلمانان در جنگ بدر و شمشیرش شمشیر حضرت علی (ع) )  
 ذوالفقار ) است ، زرهی که بر تن دارد زره رسول خدا پیغمبر و پایتخت قدرتش کوفه و آغاز ظهورش  
 کعبه است و بعد از استقرار حکومت جهانی عدل ، کشته می شود .

این کلیات طرز تفکر شیعه امروز درباره امام زمان است .

من شخصا به این طرز تفکر و طرح این شکل اعتقادی بیش از طرحی که در ذهن تحصیلکرده های  
 روشنفکر مذهبی است و می کوشند تا اصل امام زمان را با اصل فیزیولوژی و فیزیک و شیمی و بیولوژی  
 اثبات کنند معتقدم .

یکی از دانشجویان اخیرا از من پرسیده بود که آیا به دلیل اینکه علوم طبیعی عمر محدودی برای انسان  
 قائل نیستند و یا آنچنان که بعضی از نویسندگان دانشمند - که من شخصا به آنها احترام می گذارم -  
 اخیرا می خواهند اثبات کنند که : چون عمر انسان محدود نیست ، پس می توان یک عمر چند هزار ساله  
 را پذیرفت ، برای امام زمان می شود چنین استدلالی را بکار برد ؟

در جوابش عرض کردم : من کار ندارم که می شود یا نمی شود . بیائیم به جای حل این مسائل و به جای  
 اینکه اذهان و افکار را به این مطالب ذهنی و کلامی به صورت قدیم و یا جدیدش متوجه کنیم به یک  
 مسئله بزرگتر توجه کنیم و آن اینکه (( اعتقاد به این اصل چه فایده ای دارد ؟ )) مهم این است که  
 دریابیم اعتقاد و یا عدم اعتقاد به این اصل چه نقش مثبت و یا منفی می تواند در رسالت ، مسئولیت ،  
 سرنوشت و وظیفه فردی و اجتماعی ما داشته باشد ؟ و یا در زندگی امروز ما چه تاثیری می تواند بجای  
 گذارد ؟

من در تحقیقات اسلامی به یک اصل معتقدم و این اصل را در تمام بحثهایی که راجع به مذهب و اسلام  
 می شود ، صادق می دانم و آن این است که بجای اینکه - مثل علمای قدیم یا جدید - اعتقاد به یک  
 اصل را از راههای علمی و منطقی و یا تئوریهای فیزیک و شیمی و کلام و فلسفه اثبات و حق و باطل آن  
 را به این شکلها و با این وسائل تحلیل کنیم بیائیم یک ملاک مطمئن تر از نظر حقیقت یابی و مفید تر از  
 نظر زندگی اجتماعی بیابیم و بکار ببریم .

ما که مسلمانیم ، آدم و بهشت و نبوت و وحی از اصول اعتقادیمان است ، بطور مشترک و اختلافمان در برداشت و نوع تلقیمان از این اصول است . تو جوری برداشت می کنی ف من جور دیگر و سومی جور دیگر ، آیا برداشت من از این مساله اسلامی درست است ؟ یا برداشت تو ؟ و یا آنطوری که دیگری می فهمد ؟ و یا اصلا هیچکدام ؟ یکی استدلال فیزیکی و شیمی و فیزیولوژی و بیولوژی می کند ، دیگری استدلال کلامی و دیگری استدلال عقلی و فلسفی و دیگری عرفانی و اشراقی .....

بسادگی می توان فهمید کدام درست است . اگر دیدید که استنباط من مثلث از اصل (( امامت )) و اعتقاد به ان ، با طرز تحلیلی که می کنیم و جوری که می فهمیم ، در زندگی شخص معتقد به این اصل و جامعه ای که به این اصل اعتقاد دارد تاثیر مثبت و سازنده و مترقی دارد . پس این استنباز درست است ، حقیقت دارد . و اگر استنباطی که ما از این اصل می کنیم و برای ان پنجاه تئوری علمی هم از قول علماء و جامعه شناسان و شیمی دانان و فلاسفه قدیم و جدید هم داریم دیدیم که در زندگی ما اثر سازنده ای ندارد ، در بینش و تفکر اجتماعی و روشنی فکری ما تغییری نمی دهد ، باید در درستی نظریه مان شک کنیم .

اگر در یک جامعه ای عده ای امامت را به این شکل که تو استدلال و اثبات کردی پذیرفته و معتقد شدند چه تغییری در سرنوشتشان حاصل و چه اثری در وظیفه شان خواهد داشت ؟ سرنوشت کسانی که به این اصل معتقدند با آنهایی که اعتقاد ندارند چه تفاوتی دارد ؟ بعد می بینیم که من و تو با ملت معتقدیم ولی ملت های دیگری هستند که اعتقادی به این اصل ندارند و وضع زندگیشان با ما چندان فرقی نداشته و حتی از ما هم بهتر است . وقتی آثار این عقیده به کیفیتی است که می بینیم باید دید عیب کجاست . آیا اعتقاد به امامت اصل درستی نیست ! نجان نمی دهد ؟ عزت نمی دهد ؟ مسئولیت نمی دهد ؟ آگاهی نمی دهد ؟ ارزش انسانی نمی دهد و انحطاط می آورد ؟

این را نمی توان گفت به دلیل آنکه همه مان معتقد به این اصل هستیم که اسلام و تشیع مذهب زندگی ساز و عزت بخش است یا آنطوریکه ما این اصل را می فهمیم غلط است ؟ نمی شود اصل امامت یک اصل

حق باشد - چنانکه واقعا هست - و ما به این حقیقت بدرستی آگاه شده باشیم و در عین حال سرنوشتمان عبارت از بدبختی و ذلت باشد .

علی (ع) شخصیتی است که ملت ها به او معتقد است ، معتقد بودن به او یا دل بستگی و عشق و ایمان به فرزندش حسین یک اصل است ، می بینیم ما به حسین معتقدیم ، اما زندگیمان از آخرت یزید هم بدتر است . آیا اعتقاد به رهبری علی و اعتقاد به نهضت حسین به درد شب اول قبر و سوال و جواب آنجا می خورد ؟ و بعد که سرمان را توی قبر گذاشتیم و زندگی پس از این جهان را آغاز کردیم فرق بین ما و کسانی که اساسا به این اصل معتقد نیستند پایدار می شود ؟ هرگز : من کان فیهذه اعمی فهوفی الاخره اعمی و اضل سبیلا ( هر که اینجا کور باشد ، در آخرت نیز کور است و بلکه گمراه تر است ) : پس امامت و ولایت باید به درد اینجا بخورد تا در آنجا هم نتیجه بدهد .

آیا می توانیم در این شک کنیم که اصولا اعتقاد به رهبری علی انحطاط آور است ؟ و یا دل بستگی به نهضت و رسالت حسین خمودی و سستی و ذلت میاورد ؟ نه ، حتی یک روشنفکر غیر مذهبی هم اگر آزادیخواه باشد چنین شکی نمی کند ... ، پس هزار و یک دلیل هم اگر در اثبات عقیده و تلقی فعلیمان از تشیع علی و عشق به حسین بیاورید مسلم است که نوع تلقی ایکه از این دل بستگی ، از این نهضت و این نوع تصویری که از چهره علی یا حسین در ذهن داری - غلط است . این را باید تصحیح کنی ، جز این امکان ندارد . پس می بینیم که یک ملاک محکم و روشن که همه می توانند بسادگی بفهمند و درک آن فلسفه و کلام و فیزیک و شیمی نمی خواهد ، در دست همه مان هست و آن این که اگر شیعه هستیم ، اگر مسلمان هستیم و به اصول اسلامی یا شیعی معتقدیم ولی این اصول در سرنوشتمان اثری نداشته و چنانچه منکر هم باشیم باز در وضع و مسئولیت و جبهه گیریهای اجتماعیمان و زندگی فردی و جمعی مان فرقی نمی کند ، معلوم می شود در نوع شناختی که از این اصول داریم باید شک کنیم . زیرا همه ما به این اصل اعتقاد مشترک داریم که امکان ندارد یک ملتی مسلمان باشد و به رهبری علی و راه او معتقد ، ولی این اعتقاد هیچ فایده ای در زندگیاش نداشته باشد .

بدیهی است که بقول عیسی هر درختی را از ثمرش باید شناخت و ثمرات شجره اعتقادی ما این نیست پس بیائیم به جای اینکه به حل مشکلات ذهنی و کلامی که غالباً خودمان آنها را می‌تراشیم پردازیم - از دید دیگری مسئله را مطرح کنیم .

بدین ترتیب که از همان اول از خودمان و از کسی که یک عقیده اسلامی را بیان میکند بپرسیم : فایده اش چیست ؟ برای چه گفته شده ؟ چه تاثیری بر جامعه و سرنوشت فردی ما دارد ؟ و اعتقاد یا عدم اعتقاد به آن علاوه بر آثار اخروی در زندگی پیش از مرگ ما چه اثری را دارا است ؟ چون معتقدیم که اسلام دین زندگی است و کهنه نشده یعنی هر قصه ای که در قرآن هست و هر عقیده ای که در اسلام و مذهب تشیع مطرح است باید در زندگی امروزی و سرنوشت فردی و جمعیمان ، در آگاهییمان ، در عزت و شخصیت و استقلالمان نقش داشته باشد که کسانی که به آن معتقد نیستند از اثرش محروم هستند .

اگر چنین بود پس نوع برداشت مسئله درست است ، والا اگر هزار دلیل هم داشته باشد غلط است زیرا (( و انتم الا علون ان کنتم مومنین - لله العزه و لرسوله و للمومنین ))<sup>(۱)</sup> پس اگر دیدیم مومنین عزت ندارند بلکه ذلیل اند و از نظر شعور و فرهنگ و اقتصاد و تمدن و قدرت نظامی ، کفار بر آنها برتری و بالائی دارند ، باید یقین کنیم که ایمانمان عوضی است و اسلام را وارونه به ما فهمانده اند .

(۱) و شما اگر ایمان داشته باشید ، برتر و بالاتر از همه اید ، عزت ویژه خدا و رسولش و مومنان است . حال به سادگی می‌توان فهمید که در مورد امام زمان بهتر است به جای اینکه این مساله را مطرح کنیم و با استدلالهای ذهنی و شرح و بسطهای کلامی و فلسفی و عرفانی و حتی فیزیک و فیزیولوژی جدید اثبات کنیم که امام کجا غیب شده و چگونه غیب شده و الان کجاست و چه جور زندگی می‌کند و چه می‌خورد و چه وضعی دارد و غیب چیست و غایب شدن چگونه است و .... مسئله را بدین شکل مطرح کنیم که اصولاً اعتقاد یک فرد ، یک گروه ، یک ملت به امام زمان ، به انتظار و همچنین به اصل انقلاب آخر الزمان ، چه ارزشی از نظر زندگی اجتماعی امروز دارد ؟

و مفاهیم و هدفهائی را که در این اصل اعتقاد هست استخراج کنیم ، مسئولیتهای خود را در برابر این عقیده و در عصر غیبت بفهمیم ، بفهمانیم و بدان عمل کنیم .

این یک پیشنهاد نیست ، نظریه من نیست ، بینش و روح اسلام نخستین این است . این دو امام زمان ، دو امامت ، دو شیعه و دو اسلام است . یکی اسلام بعنوان ایدئولوژی ( یعنی ، مکتب اعتقادی ، اعتقاد مرامی و هدایتی ، یعنی دین ) که مسائل اعتقادی و مراسم عملی دارد و برای پیش از مرگ هم مفید است . دیگری که مجموعه علوم و معارف و دانشها و اطلاعات بسیار از قبیل فلسفه و کلام و عرفان و اصول و فقه و رجال .... است . اسلام به عنوان یک فرهنگ .

اسلام به عنوان ایدئولوژی ، ابوذر می سازد ، اسلام به عنوان فرهنگ ابوعلی سینا ، اسلام به عنوان ایدئولوژی مجاهد می سازد ، اسلام به عنوان فرهنگ ، مجتهد می سازد . اسلام به عنوان ایدئولوژی یعنی : عقیده ، روشنفکر می سازد . و به عنوان فرهنگ ، عالم . عقیده اسلامی است که مسئولیت و آگاهی و هدایت می دهد . علوم اسلامی یک رشته خاص علمی است که یک مستشرق نیز می تواند فرا گیرد ، یک کج اندیش مرتجع یا بداندیش مغرض هم ممکن است آن را واقعا داشته باشد . این است که یک فرد تحصیل نکرده ممکن است اسلام را درست تر فهمیده باشد و اسلامی تر فکر و زندگی کند و مسئولیت اسلامی را تشخیص دهد تا یک فقیه یا عالم اصول یا فیلسوف و عارف .

کسی که مثلا رسائل و مکاسب را خوانده است به احکام اسلام واقف نمی شود و اما آنکه شرح حال و زندگی پیغمبر را خوانده است ، معنی اسلام را شناخته .

به هر حال به عقیده من این است که کسی که مثلا کتاب ((اسفار ملاحظه یا شفای ابوعلی سینا)) را تحصیل کرده یک فیلسوف اسلامی است اما کسیکه نهج ابلاغه علی (ع) را می شناسد اسلام شناس است . اسلام به عنوان عقیده را باید در قرآن ، زندگی پیغمبر ، شناخت اصحاب و پروردگان نمونه مکتب اسلام شناخت ، یعنی همان منابعی که امروز حتی در میان دانشمندان اسلامی و برنامه رسمی تحصیلات اسلامی متروک مانده و در میان مردم مجهول است . اشعار شعرای جاهلیت عرب در مدارس اسلام به عنوان متن ادبی تدریس می شد و نهج البلاغه هرگز به هیچ عنوان . فلسفه یونانیها و منطق ارسطو برنامه

درسی بود و تفسیر قرآن نه سیره پیغمبر اسلام و شرح حال و افکار و شیوه زندگی و مبارزات ائمه مطرح نیست و اگر هم استثنائاً چند نفری به خواست فردی خود تحقیق کنند ، علم اصلی حساب نمی شود ، فضل است !

این است که متاسفانه طرز تفکر و بینش ما در مسائل اسلامی ، با روش اسلامی و روح و اثر آن بیگانه است . قرآن و طرز فکر و شیوه زندگی پیغمبر و پروردگان وی همیشه میکوشند تا افکار مسلمانان را از مسائل ذهنی و طرح معماهای غیر واقعی و تفکر در مسائل غیبی و بحث از آنچه یا بی ثمر است یا غیر ممکن متوجه زمینه های عینی و عملی و مثبت کنند .

اکنون عقیده به امام زمان را از این وجهه بررسی کنیم و لازم است قبل از طرح موضوع یک نکته را تذکر دهم و آن اینکه من جامع معقول و منقول نیستم و فقط در یک رشته خاص چیزی بلدم و همه مسائل را از همان وجهه - که وجهه اجتماعی و جامعه شناسی است - مطرح می کنم و وجوه دیگر مسئله را متخصصین و کسانی که در این رشته ها کار کرده اند و آگاهی دارند باید طرح کنند . بنابراین ، این را باید یادآوری کنم که آنچه می گویم تمام آنچه در این باب باید گفته شود نیست . بلکه آن چیزی است که من نمی توانم در این باب بگویم و این یادآوری برای همه مسائلی که در اسلام مطرح می کنم صادق است و این بدیهی است ، ولی بسیاری از مومنین که به مسائل علمی و تحقیقی آشنائی ندارند این نکته را متوجه نیستند ، به خصوص که در مسائل دینی ، هنوز اصل تخصص برای همه روشن نیست ، گرجع تخصص در فرهنگ قدیم اسلامی ما وجود داشته است و فقیه ، محدث ، متکلم ، فیلسوف ، مورخ ، عالم اخلاقیات ، ادبیات ، عرفان ، معارف الهی ..... و حتی رشته های دیگری که امروز از حوزه علوم اسلامی خارج شده است از قبیل طب ، از یگدیگر جدا بوده اند ولی امروز همه فقیه اند ( جز افراد استثنائی ) ولی متاسفانه با اینکه عالم روحانی ما غالباً متخصص رشته خاص فقه است ، مردم عادت کرده اند که مسائل گوناگون اسلامی را - در هر موضوعی و رشته ای و از هر بعدی از زبان وی بشنوند ولی چون اسلام - بر خلاف مذاهب دیگر ، مثل مسیحیت - در همه زمینه های زندگی فردی و اجتماعی ، معنوی و مادی - دخالت می کند و نظر دارد ، و از طرف فقه به معنی اصطلاحی امروز یک رشته خاصی از علوم اسلامی

است طبعا بسیاری از مسائل اسلامی و یا ابعاد بسیاری از یک مساله اسلامی اساسا مطرح نمی شود و مجهول می ماند و یا اگر هم مطرح شود در محدوده فقهی و یا سطحی و مجمل بیان می شود و این است که امروز بخش عظیمی از حقایق قرآن که مربوط به انسان شناسی ، فلسفه تاریخ و جامعه شناسی و علوم طبیعی است و قسمت اعظم عناصر تشکیل دهنده مکتب اسلام که جنبه اقتصادی ، روانشناسی ، اخلاقی ، فلسفی ، سیاسی ، دارد یا تاریک مانده است یا بد و کج و بی اثر در ذهنها عنوان شده است .

مثلا عقایدی چون توحید ، معاد ، عدالت ، امامت ، شفاعت ، اجتهاد ، عبادت ، سنت ، وصایت ، تقوی یا احکامی چون حج ، زکات ، جهاد ، تقیه ، تقلید ، امر به معروف ، نهی از منکر .... مسائلی است که غیر از جنبه فقهی یا روایی آن ، جنبه های جامعه شناسی ، اقتصادی ، سیاسی ، اخلاقی ، انسان شناسی ، فکری و عملی بسیار عمیق و قوی دارد که تنها به این دلیل که مسائل مذهبی اند ، مردم از مقام روحانی که فقیه است توقع دارند که از همه جهات بیاموزند . در صورتی که باید در این مسائل هم تخصص – به معنی وسیع و علمی و امروزی به وجود آید بدین معنی که مثلا مبحث طهارت را فقیه فقط از نظر حکم فقهی آن طرح کند و متخصص بهداشت ، میکروب شناسی طیب و شیمی دان ، از نظر علمی تحلیل و تعریف کند . زکات را فقیه از یک نظر ، اقتصاد دان از نظر دیگر و جامعه شناس از نظر دیگر بررسی کند و امامت نیز به همان اندازه که یک بعد روایتی و کلامی دارد ( که از این نظر هم یک مساله فقهی نیست ) ، مستقیما یک مکتب اجتماعی ، فکری ، سیاسی است و از هر یک از این جنبه ها باید به وسیله جامعه شناس ، عالم علوم سیاسی و متخصص مکتبهای اجتماعی و ایدئولوژی های گوناگون و رژیمهای حکومتی و نظام های طبقاتی و اجتماعی و فلسفه رهبری تجزیه و تحلیل منطقی و علمی شود تا هم این مسائل از همه زوایا و ابعاد بررسی شده باشد و هم از نظر عقلی و فکری در میان متفکران و تحصیلکرده ها و روشنفکران هر عصری و تمدنی قابل طرح و قبول گردد و از این راه است که عقاید مذهبی نیز پا به پای تحول و تکامل اجتماع و فرهنگ و علوم حرکت می کنند و هر چه جامعه و علم پیشروی می کند فهم و درک و تلقی مفاهیم مذهبی نیز پیش می روند زیرا جنبه روائی و حکمی این عقاید و احکام همیشه ثابت است و بنابراین در این جنبه ها است که می تواند تحول و تکامل یابد .

یکی از این مسائل مساله (( انتظار مهدی موعود )) است که روایات و احکامی که در تشیع به این اصل مربوط است ثابت و مشخص است ولی فهم آن از طرف مردم هر عصری و تحلیل اجتماعی آن و استنباط مسئولیتهائی که لازمه این اعتقاد است و ارزیابی علمی و جامعه شناسی این فکر و بررسی آثار این عقیده در زندگی اجتماعی و سیاسی و فردی و فکری معتقدان به آن ، بر حسب زمان و مکان و پیشرفت علوم انسانی و پیش آمدن شرائط تاریخی و سیاسی متغیر و متنوع است و اینها مسائلی است که جامعه شناسی و فلسفه تاریخ و انسان شناسی باید بدان بپردازد .

این است که مساله انتظار را من از این نظرگاه بررسی می کنم نه از نظر روایتی و کلامی و فرقه ای ، بلکه از نظر اجتماعی و تاریخی و طبقاتی . نه اثبات و استدلال و بحث اعتقادی در خود عقیده بلکه ارزشهای انسانی ، آثار اجتماعی و نقشی که در تاریخ ، جامعه ، زندگی ، مسئولیت فردی و طرز تفکر دارد یا می تواند داشته باشد .

اصل انتظار به معنای کلی - نه انتظار خاص شیعی - دو نوع است :

(( انتظار منفی )) و (( انتظار مثبت )) . این دو انتظار درست ضد یکدیگرند : یکی بزرگترین عامل انحطاط است و دیگری بزرگترین عامل حرکت و ارتقاء ، یکی تن دادن به ذلت و توجیه وضع موجود ، دیگری پیش برنده و آینده گرا . مشکل فهمیدن این مسئله و این بحث هم از اینجا ناشی می شود که هر دو انتظار است .

انتظار به این معنی است که گروهی منتظر باشند که نجات بخشی خواهد آمد . پس این فکر چهار پایه اساسی دارد .

(۱) اسارت (۲) غیبت (۳) انتظار (۴) نجات

همین چهار اصل با همین معنی می تواند منفی باشد - چنانکه اکنون هست - و می تواند مثبت باشد - چنانکه بود و باید باشد .

از انتظار و اعتقاد به اینکه نجات بخشی که اکنون غائب است خواهد آمد و عدالت را مستقر خواهد کرد و بشریت را نجات خواهد داد و حقیقت و عدل و برابری پیروز خواهد شد ، به صورت منفیش ، دشمنان



عدالت و عاملین فساد و تبهکاری و کسانی که هیچ مسئولیتی در زندگیشان نمی شناسند و هیچ حدی شرارت و فسادشان را محدود نمی کند استناد می کنند ، به این معنی که مردم را قانع و معتقد می کنند که نجات بشر و استقرار عدالت فقط و فقط موقوف به ظهور نجات بخش خاص غیبی است و نه هیچ کس و کسان دیگر . اگر تو به خاطر عدالت برخاسته ای و یا دیگری به خاطر آزادی و نجات ملتی یا جامعه ای یا بشریت برخاسته و تو هم دنبالش افتاده ای بیهوده است ، یا دروغ می گوئی که عدالتخواه و آزادی طلب و نجات بخشی و یا اینکه فریب دیگری را خورده ای یا هر دو گرفتار یک توهم شده اید ، عامل اصلی فساد و ظلم ، از اصل غیبت و از اینکه رهبر حقیقی و پاک و معصوم – که عدالت را باید استقرار بدهد و حکومت آزادی و داد را استوار بکند و فساد و ظلم را نابود بکند – غائب است و استفاده می کند و چنین استدلال می کند که اگر من عدالت را استقرار نمی دهم و اگر قدرتی یا حکومتی ظلم و فساد می کند جبری و طبیعی است ، غیر عادی نیست و چون طبیعی است باید پذیرفت که پذیرفتنی است و چون ناگزیر و حتمی است در برابرش مخالفت و مقاومت ممکن نیست و هر کوشش و فداکاری در راه عدالت و اصلاح عموم بیهوده است ، پوچ است .

بنابراین ، اعتقاد به غیبت ، اعتقاد به انتظار و اعتقاد به نجات بخش غیبی بزرگترین سلاح برای دفاع از وضع موجود و بزرگترین عاملی است که به مردم بیاوراند که به ظلم تن دهند و با فساد خو گیرند و به اینکه زندگی اجتماعی به سراسیمبی می رود مومن شوند که این ناموس خلقت و طبیعت و مشیت خداوند است تا وقتی که نجات در آخرالزمان پیش بیاید و نه حال ، و انهم به دست (( او )) و نه من و تو ! البته تو می توانی با عامل فساد و زور ، در دلت مخالف باشی او را لعن و نفرین کنی ، پارسائی پیشه کنی و گوشه گیر و متقی باشی ، اما نمی توانی در عمل با او مخالفت بکنی برای اینکه بیهوده است ، در برابر جبر تاریخ ، در برابر مشیت الهی ایستادن است .

این است بهترین ضمانت اجرا و عامل آسودگی خیال و فراغت بال همیشگی برای این گروهی که بقول حضرت امیر : همیشه ( شرارت را آشکار ساخته و همه نیروهایشان را بسیج و قدرتهایشان را یکپارچه می کنند تا مردم را چپاول کنند و یا بر سپاهی فرمان رانند و یا از منبری بالا روند )) و همان سه قیافه

همیشگی که در (( وراثت آدم ))<sup>(۱)</sup> گفتم و در قرآن هست ، فرعون و قارون و بلعم باعورا ، زور ، زر ، تزویر ! برای اینها بهترین فرصت (( غیبت )) است . زیرا نجات بخش مردم و پیام آور عدل و حکومت حق غایب است ، دوره اش نیست و بنابراین در این دوره ، نه مسئولیت صلاح دارند و نه مسئولیت اصلاح . که فساد و تبعیض جبری است و باز برای گروه دیگری (( غیبت )) یک فرصت بسیار خوبی است .

(۱) نگاه کنید به (( حسین وارث آدم )) . فلسفه تاریخ و جامعه شناسی اصل (( وراثت )) !

فرصت بزرگی که بخصوص از زمان صفویه حداکثر استفاده ، یعنی سوء استفاده از آن شد . گروهی که هیچ گونه صلاحیت نیابت امام غائب را ندارند با تشبث و حيله و دسیسه جای نواب حقیقی امام غائب را غصب می کنند و با فقدان شروطی که از طرف معصوم بیان شده به عنوان (( نایب امام غائب )) زمام افکار و ایمان و شکل عقاید و سرنوشت زندگی اجتماعی و مسئولیتهای مردم را در دست گرفته و خلق را به نام دین و به نیابت امامت حقیقی او به هر جا که خودشان و همدستهایشان ( دو گروه دیگر : زر و زور ) می خواهند برانند و حقوقی را که امام - براساس دین خدا و پیغمبر و شرع اسلام و تشیع - به مردم دارد . اینان به نام او ، و نیابت او بخود اختصاص دهند . یعنی ، چون امام هم رهبر دین مردم است و هم حاکم دنیایشان بر جان و مال خلق - از خودشان ذیحق تر و (( اولی )) ترند و هم فکرشان در اختیار او است و هم زندگیشان ، اینان هم به نمایندگی او ، مردم را از نظر روحی و فکری برده خویش می کنند و هم به نیابت او ، از نظر مالی استثمار می نمایند و مردم را موظف به پرداخت وجوهی می سازند که در حکومت اسلامی و نظام شیعی ، می بایست به پیغمبر و پس از او به جانشینش یعنی امام بپردازند . و چون اینها نایب خاص امام نیستند که شخصا تعیین کرده باشد و از طرفی انتخاب رسمی هم وجود ندارد و ثانیاً مردمی هم که باید به آنها رای بدهند فاقد رای اند و مرید و بی اراده و ناآگاه و بی تشخیص همانهایند و تفکر و تعقل در مسائل دینی را از آنها منع کرده اند و بجای شناخت مذهبی و خودآگاهی و روشنی ، تقلید فکری و تلقین احساسی و تسلیم کورانه را در توده مردم تقویت کرده اند و مریدان و مومنان خود را نه .

همچون مسلمانان عصر پیغمبر که در برابر شخص او استقلال رای داشتند و در پاره ای از موارد نظر می دادند و مورد مشورت قرار می گیرند ، بلکه همچون گوسفندان زبان بسته رام و مقلدان بی چون و چرا پرورده اند و انسان را در اسلامی که خدایش هم در سخن گفتن با او لحن دوست می گیرد و هنگام صدور حکمی یا طرح حقیقتی توجیه و استدلال میکند و علت یا نتیجه و فایده و دلیلش را بیان می کند - اینان را راست و صاف ، به صورت عوام کالانعام درآورده اند و بر خلاف پیغمبر و علی که برای بدویان عرب جاهل سخن می گفتند و منبر می رفتند - منبر رفتن برای مردم این عصر را ننگ می شمارند و تبلیغ دین را کسر ، و کار تفسیر قرآن و ترجمه نهج البلاغه و تالیف کتاب و نقل سخنان پیغمبر یون سیره رسول و زندگی ائمه و سخن گفتن از قیام حسین و کار زینب را در شان نیمچه فضلالی دست دوم و سوم و متفرقه تلقی می نمایند و کار روضه خوان و آواز خوان و اهل منبر و نه اهل علم . و تنها کارشان برای دین مردم ، پیشنمازی و تنها اثر علمی شان ، در انجان رسالت خطیرشان رساله و تنها رابطه متقابلشان با اجتماع دستی برای گرفتن و دستی برای بوسیدن و تنها جهاد و اجتهادشان در رهبری مردم و مسئولیت جانشینی پیغمبر و امام و مبارزه با انحرافهای فکری و اجتماعی و بدعتهای کفر آمیز و نفی عوامل بدبختی و رفع موانع سعادت و جواب همه مشکلات علمی و عقلی و تعهد خطیر امر به معروف و نهی از منکر ، صدور مکرر یکنواخت قالبی دو کلمه (( یجوز )) و (( لایجوز )) مردمی که با کانون علوم مذهبی خود این گونه تماس داشته باشند و از (( اهل علم )) مذهب خود همین اندازه بهره فکری و عقلی و علمی بگیرند و شناخت حقایق دین و شخصیتهای دینی شان را به اصطلاح خودشان به عهده اهل منبر واگذارند و در جامعه دینی ای که عالم دین در محراب فرو میرود و غیر عالم بر منبر بالا میرود ، در نظامی که فقیه مجتهد جامع علوم معقول و منقول مذهب ، لازمه علم را سکوت می شمارد و حرمت اجتهاد را در هاله روحانیت و حریم اشرافیت علمی ، محبوس شدن ، و نشر حقایق اسلام و معرفی عقاید و پرورش افکار مردم را به هنرمندان وا میگذارند .....

آری ، در چنین جامعه ای ، مردم مذهبی کجا رشد فکری و شعور اجتماعی و شناخت اسلامی دارند که بتوانند شایسته ترین شخصیت علمی خود را که هم اسلام ، هم لایق ، هم شجاع و هم ساده و فروتن ،

هم با تقوی و هم با شعور و هم فداکار و هم عمیق ، هم اهل ایمان و احساس ، و هم مرد عقل و علم ... -  
 مستقیماً تشخیص دهند و از میان گرد و غباری که (( مارقین )) و (( ناکثین )) و (( قاسطین ))  
 در فضای جامعه برانگیخته اند و با قدرت زور و زر و سم پاشیها و شایعه سازیها و تفرقه اندازیها و  
 تحریکات و پنهان کاریها و توطئه ها و تبلیغات بی امان اموی ها که دشمنان ریشه دار آشتی ناپذیر و  
 لایق و هوشیارند و غرض ورزیها و حسدهای شخصی و عقده گشائیهای خصوصی و خودخواهی ها و بی  
 انصافی ها و حق کشیها و نفاقها و شهرت طلبی ها و مقام پرستی ها و انتقام جوئیهای همراهان و  
 همصافان پیشین و هم پیمانان پیمان شکن چون طلحه و زبیر که سابقه ایمان و عقیده دارند و گذشته  
 پاک و با افتخار و چهره ای محبوب و مشهور دین اند و سالها همفکر و همگام حقیقت و مردمی آگاه و  
 روشن و به انگیزه های شخصی و کینه توزیهای خصوصی از پشت خنجر می کشیدند و به حقیقتی که  
 خود بدان معتقدند خیانت می کنند و دوست را ، رایگان به دشمن می فروشند و بی مزد و منت ،  
 رودخانه را برای بهانه جوئی گرگ که در کمین بره معصوم و بی صاحب است - گل آلود می کنند ،  
 گرچه خود نیز - در نوبت دیگر طعمه دیگر اویند !

و نیز از میان چهره های مقدس مآب خوارچ که تقوی و ریاضت از آن نمایان است و پینه سجود بر  
 پیشانی عابدشان پیدا و حافظ قرآن و شب زنده دار و از عشق خدا گدازان و از هول عذاب فردا لرزان و در  
 تعصب دین نیرومند و در راه خدا جان بر کف و بر نابود کردن بی دین مصمم و شمارشان لاحکم الاله و  
 زندگیشان وقف مسلمین و مردمی عابد و زاهد و متعصب و عامی و بی شعور و کج فهم و خشک و لجوج  
 و خطرناک و دلباخته دین و بازیچه کفر و ابزار مقدس جنایت و فریب خور فریبنده مومن حقیقت کش  
 .....

آری ، در چنین طوفانی و از میان چنین رنگها و نیرنگهائی ، عوامی که مثل انعام پرورده شده اند توان آن  
 را دارد که چهره علی وار زمانش را باز شناسد و او را در خلوت خاموشی و تنهائی و محکومیتش بیابد ، از  
 زیر ضربه های دشمن و دوست بیرون کشد و بر کرسی ایمان و زندگی خویش بنشانند و سرنوشت معاش  
 و معاد ، عقل و احساس ، خود و جمع خود و حال و فردای خود را به او سپارد؟؟

در چنین جامعه ای و جوی ، معمولا عوامل استثمار و استبداد و استحمار مردم ، جناحهای مارکین و ناکثین و قاسطین ، که بر اندیشه های فلج شده و ایمانهای منجمد شده آفتاب نخورده حکومت می رانند در (( سقیفه های )) پنهان و آشکار ، اجماع قبایل و افواج اصحاب کبار و انصار خویش را ، بر شیخ و یا شیخین و یا شیوخ خویش فراهم می سازند و آنگاه در مسجد و مساجد ، از عوام کالانعام بیعت می گیرند و سیماهای ساده و صمیمی و علی گونه را که اگر هست ، باز در اینجا هست - در محاق فرو میبرند و به سادگی کنارشان می زنند و یا لاقل ، یکی در کنار دیگران .

این است وضع ، در دوران غیبت و تقلید تقیه ، که دستگاه های زور و تزویر از اصل (( انتظار )) و (( غیبت )) فرصت طلبی می کنند زیرا در دوره تقیه چنانکه با علی (ع) می گوید - پاک مردان آگاه و مخلص ، در گمنامی و خواری ، از معرکه زنده و جریان حیات و حرکت و زندگی بر کنار می مانند ، دل دردمند و داغدار ، جان سوگوار و مجروح ، افسرده و نومید ، شکست خورده و مطرود ، تنها و بی توان ... اینان تکمردانی هستند که گروه و طبقه ندارند ، خلق را با اخلاص به روشنائی و حق خواندند اما بی ثمر: تلاش کردند و شکست خوردند و در توان کم شدند، کشته شدند و در شعار کم شدند...<sup>(۱)</sup>

به این شکل می بینم که زمام مذهب ، تفهیم مذهب ، آگاهی مذهب و همچنین رسالتی که مذهب بر عهده مردم مینهد و باید به وسیله امام انجام گیرد ، توسط گروهی به نیات او و به نفع خودشان و گروه های وابسته شان تعهد می گردد .

یکی از علمای سابق اصفهان که همه او را می شناسند و خیلی ساده و متقی بود و بسیار محتاط ، از ترس آنکه سهم امام به نا اهل برسد ، پولهایی را که از بابت وجوهات و سهم امام میگرفت ، باین عنوان که من نمی دانم در چه مورد و به چه نحو خرج کنم تا امام واقعا راضی باشد ، در محلی که هیچ کس خبر نداشته پنهان مینمود تا هر وقت امام زمان ظهور کرد ، خودش با علم امامت ، محل پولها را می کند و به مصرف واقعی می رساند ! در همان دوره ای که فلان طلبه شکمش از گرسنگی در فغان و دروغا بود بلکه مبلغان و مروجان صمیمی و حقیقی در مضیقه و عسرت بودند و زمانی که مذهب این

(۱) اشاره به خطبه ۳۲ از نهج البلاغه

اندازه به کمک مادی احتیاج داشت و مسئولین مذهب حقا می بایستی در معرفی مذهب و آگاهی عمومی این پولها را به مصرف می رساندند آن را بدین صورت ها از بین می بردند :

البته این بدترین صورتی نیست که این پولها از بین رفته بلکه از این بدترش هم هست ، که شرح آن ناگفتن اولی . این است که وقتی مردم یک جامعه قدرت انتخاب و تشخیص را نداشته و نتوانستند (( امام گونه )) ای را به نیابت امام برگزینند و همدستی ها و هم استانیهای آگاهانه و نا آگاهانه ، مستقیم و غیر مستقیم میان جهل خویش و مرض دوست و غرض دشمن توانست چهره های تابناک پاکی و هوشیاری و عشق و اخلاص و پایداری و دلیری و دانش .... را یا به فراموشی سپارد و یا لکه دار نماید ، آنگاه به جای آنها ، کسانی بر سرنوشت روح و ایمان و زندگی و مذهب این جامعه مسلط می شوند که یا ناپاکان تیز مغزند و یا پاکان بی مغز و این هر دو یکی است ، نه دومی بدتر است .

و گروهی دیگر می گویند : اکنون که حکومت حق و استقرار عدالت را به ظهور منجی غیبی موکول کردیم ، پس در حال حاضر راه باز است برای حکومت هر ناحقی و میدان باز است برای اینکه هر نظامی ، هر رویه ای و هر رژیمی را در حکومت خود پیش بگیریم ، اگر حکومت ما صالح است که باید به خاطر صالح بودن ما قبول کنید و اگر فاسدیم و به فاسد بیشتر می رویم چون در ظهور مصلح غیبی تسریع می کنیم باید ما را بپذیرید .

می بینیم که غیبت - با اینگونه توجیه از (( انتظار منفی )) - بهترین وسیله است برای کسانی که جنایت و ظلم و فساد و ستم می کنند و دین و مذهب را آلت منافع گروهی و مادی و سیاسی و معنوی خودشان کرده اند تا به نیابت امام از پیروان او کار بگیرند و بر گرده اندیشه و اقتصاد و زندگی و کوشش و فعالیت آنها سوار شوند .

انتظار مثبت

اما همین اصول با همین اعتقادات - یعنی اعتقاد به انتظار ، اعتقاد به دوره غیبت و اعتقاد به جبری و حتمی بودن نجات در آخر الزمان یک رویه متضاد با این رویه دارد که بزرگترین قدرت نفی کننده این عوامل است و مردمی که مجهز به این ایده تلوژیند نیرومندترین سلاح را برای نابودی فساد و بزرگترین ضربه را برای کوبیدن ظلم و برگزیند انرژی را بریا حرکت به طرف آینده دارا می باشند . در این رویه دوم که عرض کردم حرفهائی دارم که هر کدام دو سه جمله بیشتر نیست و باید به آن دقت توجه نمود .

(۱) انتظار هم یک اصل فکری اجتماعی و هم یک اصل فطری انسانی است به این معنی که اساسا انسان موجودی است منتظر و هر که انسان تر منتظرتر ، و همچنین جامعه بشری ، به معنای اعم ، دارای ((  
 غریزه انتظار )) است ، چه جامعه طبقاتی ، چه جامعه ملی و چه جامعه گروهی <sup>(۱)</sup> و براساس همین اصل است که اعتقاد به مسیح <sup>(۲)</sup> از ابتدا در جوامع بشری وجود داشته و به همین دلیل است که تاریخ می گوید همه جامعه های بزرگ جامعه های منتظرند .

همه فرهنگهائی که می شناسیم دارای دو شاخص مشترکند :

یکی اینکه هر تمدن و فرهنگی ( حتی جامعه های عقب مانده و ابتدائی ) - بنا به گفته قصه ها و اساطیر خود - در دورترین گذشته خویش دارای ( عصر طلایی ) بوده که در آن عصر عدالت و آرامش و صلح و عشق وجود داشته و سپس از بین رفته و دوره فساد و تیرگی و ظلم بوجود آمده است .

(۱) جامعه بشری به معنای اعم هم یک گروه اجتماعی است ( گروپمان اجتماعی ) و هم یک طبقه اجتماعی ( کلاس سوسیال ) گروه اجتماعی ممکن است یک گروه یک طبقه اجتماعی و یا یک جامعه باشد و اصولا خود جامعه یک موجود زنده است که شخصیت مستقل از افراد تشکیل دنده اش دارد . مثل اسید سولفوریک که از ترکیب گوگرد و اکسیژن و هیدروژن درست می شود ولی نه گوگرد است نه اکسیژن نه هیدروژن . یعنی اسن سه عنصر یک ماده چهارمی ساخته اند که صفاتش با همه عناصر تشکیل دهنده اش فرق می کند . جامعه هم با اینکه جز مجموعه افرادش نیست در عین حال مجموعه افرادش هم نیست . مثلا اگر ۲۵ یا ۳۰ میلیون افراد ایرانی را در کویری بصف بکشند جامعه ایرانی تشکیل نمی شود ، مجموعه افراد ایرانی آنجا هستند . جامعه ایرانی در روابط متقابل اجتماعی با احساسات و حساسیتها و گرایشهای خاصی تشکیل می شود که غیر از جمع آن ۲۵ میلیون یا ۳۰ میلیون نفر است .

(۲) مسیح یعنی نجات بخش ، منتهی عیسی را به دلیل اینکه نجات بخش قوم یهود است مسیح می نامند ، نه اینکه اسم خاص او باشد چنانکه بعضی ها مثل دار مستتر مهدی را از هدایت که ریشه عربی دارد نمی گیرند بلکه آنرا معرب مسیح می دانند .

دیگر آنکه معتقد به یک انقلاب بزرگ و نجات بخش در آینده و بازگشت به عصر طلایی ، عصر پیروزی عدالت و برابری و قسط می باشد .

این اعتقاد همه جوامع بشری است و چنانکه گفتم تجلی غریزه جامعه است ، چه جامعه موجود زنده ای است و موجود انسانی زنده منتظر است و اگر منتظر نباشد حرکت نمی کند و تن به آنچه هست می دهد .

اصل مسیانیزم **Mesyanism** که در جامعه شناسی به عنوان یک بحث بسیار عمیق و مهم مطرح است - به معنای اصل اعتقاد جامعه بشری بخ مسیح یا موعود می باشد و بنابراین ، هم تاریخ به ما می گوید که جامعه ها همواره معتقد به پیروزی قطعی حقیقت و عدالت و آزادی بشریت در آینده اند و هم جامعه شناسی - به عنوان مسیانیزم - معتقد است که هر جامعه ای در نهاد خویش این اعتقاد را به عنوان عکس العمل طبیعی و فطری ساختمان خودش ، در توجیه های مختلف دارد . از این اصل در اومانیزم و انسان شناسی یک اصل کلی به نام فوتوریسم **Futurism** استنباط شده که به معنای اصالت آینده و آینده گرایی است و فوتوریسم یعنی مکتبی ، ایدئولوژی ای مذهبی که براساس آینده مبتنی است و پیروانش را به آینده می راند . فوتوریسم یکی از مترقی ترین انواع تلقی زندگی انسان و حرکت تاریخ است برای اینکه ، در برابر آن ، اصل محافظه کاری **Conservatisme** و استاتوکو **Statuquo** یعنی وضع موجود آنچنانکه هست و بینش کلاسیسیم **Classissime** یعنی گذشته گرایی و ارتجاع و سنت گرایی **Traditionnalisme** قرار دارد . قرآن این اصل را چنین بیان می کند .

و ما محمد الارسل قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ؟

این آیه در جنگ احد نازل شد ، پس از آنکه مشرکان هیاهو به راه انداختند که پیغمبر کشته شده و عده ای از اصحاب گفتند حال که پیغمبر کشته شده پس خوب است کسی را نزد عبدالله ابی بفرستیم تا از ابوسفیان برای ما امان بگیرد و عده ای دیگری گفتند قضیه تمام شده و بهتر است فرار کنیم . ببینید این اندیشه چقدر مترقی است که می گوید : حتی شما پیروان پیغمبر اسلام نباید در شخص پیغمبر متوقف



شوید ، پیغمبر پرستی و اصالت پیغمبر مطرح نیست ، اصالت یک مکتب و فکر هدف است و پیغمبر به خاطر اینکه در راه آن هدف راهنما و راهبر است ارزش دارد ، او کارش این است که مثل پیغمبران دیگر آمده ، پیامی رسانده و راهی نشان داده و می رود ، اگر مرد یا کشته شد شما باز به عقب برمی گردید ؟ انقلبتم علی اعقابکم یعنی میمون وار پشتک وارو می زنید ؟ عقبگرد می کنید ؟ وا پس می روید ؟ ارتجاع ! گذشته گرائی ! جلو بروید . ولو پیغمبر در خانه اش بمیرد و یا در حد کشته شود . شما باید جلو بروید ، این یک حرکت مترقی است ، متوقف نشدن در حال است ، متوقف نشدن در شخصیت است ، دل نبستن و رو نکردن به گذشته است ، رو به آینده رفتن است . اصولا اعتقاد به موعود و اصل انتظار یعنی آینده گرائی ، حرکت به طرف آینده ای که جبرا پیش خواهد آمد و اساسا آدم منتظر یعنی منتظر آینده والا نمی شود که کشی منتظر گذشته باشد . آنکه منتظر است امیدوار است و آنکه امید دارد زنده است .

(۲) انتظار ، سنتز تضاد میان دو اصل متناقض با هم است . یکی (( حقیقت )) و دیگری (( واقعیت )) . فرض کنیم ما به یک حقیقت و به یک دینی معتقدیم و اعتقاد داریم که دین ، بر حق است و انسان را نجات و عدالت را استقرار می دهد و چون حق است و حقیقت پیروز است و این کتاب بهترین کتاب و این پیغمبر بهترین پیغمبر است و این راه راهی است که انسان را به کمال و نجات سوق میدهد ، این اصول اعتقادی و حقیقتی است که ما به آن معتقدیم ، اما واقعیت ضد اینها را نشان می دهد .

ما معتقدیم که قرآن برای نجات بشریت آمده و پیغمبر برای رهائی انسان از ظلم و زور و اشرافیت و خون پرستی و قومیت و ذلت و استضعاف و اسمثار و مبارزه با جهل و عقب ماندگی آمده و معتقدیم که علی و فرزندان او و رهبران شیعه جانشینان پیغمبرند و عقیده به تشیع ضامن نجات و هدایت انسان است و اما واقعیت خلاف این حقیقت را به ما نشان می دهد .

می بینیم که تا پیغمبر سرش را بر زمین می گذاشت باز همان آش شد و همان کاسه و نظامی که بر تاریخ حکومت می کرد کم کم ادامه پیدا کرد . نه حقیقت به جا ماند و نه عدالت و نه بشریت نجات پیدا کرد ، نه ظلم از بین رفت و نه انحراف و فریب و دروغ ، آن موقع به نام کسری و قیصر بر مردم حکومت می کردند حال به نام خلیفه پیغمبر ، چه فرقی دارد ؟ آن موقع بهتر بود برای آنکه می گفت آمده ام

غارت کنم ، مثلاً وقتی اسکندر به ایران می‌آمد گفت من آمده‌ام تخت جمشید را آتش بزنم و ایران را غارت کنم و هخامنشی را از بین ببرم و نظام و نژاد مقدونی و یونانی را بر شرق و غرب عالم حاکم کنم و همه قدرتهای دنیا را در مشت خود نگهدارم و همین کار را هم می‌کرد . ولی در تاریخ اسلام همان قیصر و خسرو می‌گویند من آمده‌ام تا عدالت را به جای ظلم در جهان استقرار بخشم و سنت پیغمبر و قوانین قرآن را احیا کنم و به جهاد مقدس آمده‌ام ، اما غارت می‌کند این چه فرقی کرده ؟ چه پیروزی به دست آمده ؟ قرآن کجا توده مردم را از زیر با رستم نجات داده ؟ علی کجا در رهبری مردم علیه ظلم و زور موفق شده ؟ خودش شکست خورد و مورد ظلم واقع شده است . امامت که یک نظام رهبری معصوم به جانشینی پیغمبر و به جای رهبری خائن است کجا توانست انسان را از رهبری معصوم برخوردار کند ؟ خودشان در زندانه از بین رفتند .

پس می‌بینیم وضع موجود یعنی واقعیتی که در عالم خارج واقع شده است ، با حقیقتی که در اسلام به آن معتقدیم تناقض دارد . چه بکنیم ؟ اسلام انسان را نجات می‌دهد و عدالت و ترقی را به وجود می‌آورد اما اسلامی که واقعیت یافت بر خلاف این کار و این راه عمل کرد .

آنچه را که ما به آن معتقدیم ، حق می‌دانیم و ضامن عزت و نجات بشر ، اما آنچه که هست نه بشریت نجات یافته و نه عدالت و آزادی در زمین و در جامعه اسلامی مستقر گشته است .

حقیقت آگاهی و عدالت و نجات و آزادی مردم را شعار می‌دهد و تضمین می‌کند اما واقعیت ضد عدالت و ضد مردم و ضد علم و آگاهی است . این دو را چگونه می‌توان با هم جمع کرد ؟

اگر فرض کنیم ما انسانی هستیم که در تمام هزار و چهارصد سال تاریخ اسلام زندگی کرده ایم می‌بینیم

که در هیچ یک از این دوره‌ها قرآن پیروز نشده ، پیغمبر اسلام پیروز نشده ، فرزندان و یاران او پیروز نشده‌اند . ابودر در همان عصر اول اسلام به دست نزدیکترین اصحاب خود پیغمبر در ربه مدفون شده

است و ما مردم محروم هم که پیش از اسلام قربانی ظلم و بهره‌کشی و اشرافیت و جهل و فقر بودیم و به

امید آزادی و عزت و عدالت به اسلام گرویدیم ، پس از اسلام نیز غارت شدیم و شکنجه دیدیم و با

گرسنگی و ظلم و تبعیض همدم ماندیم .

طبعه این سوال به ذهن ما می آید :

آیا دینی که برای نجات بشریت و استقرار عدالت جهانی آمد شکست خورد؟ از بین رفت؟ یعنی می شود گفت که خدا پیغمبرش را فرستاد و کتابی که بالاترین و عالیترین کتاب وحی است بدستش داد، و برای نجات بشریت مبعوثش نمود، و او هم جانشینان خود را برای رهبری مردم تعیین کرد، اما در وسط کار منصرف شد؟ و از آن هدف اساسی که تربیت بشریت و عدالت و نجات انسان و نابودی شیطان و شیطنت در زمین و پیروزی روح خداوند در انسان و عدالت در تاریخ است پشیمان شد؟ یا نه، خدا منصرف نشد و پیامبر و ائمه دین او چنانکه دیدیم کار خودشان را کردند اما (( زور پر زور بود )) از عهده برنیامدند و همه از میان رفتند و شد هیچ! یا این دین و این کتاب و این رسول شاید بر حق نیستند! و گرنه چگونه می شود از جانب خدا برای نجات مردم مامور شده باشند و شکست بخورند؟ یک مسلمان نمی تواند به هیچ یک از این سوالها جواب مثبت بدهد، اسلام دین خداست و برای نجات آمده است، اما می بینیم که نجات نداده است. پس چاره ای نیست جز اینکه پیروان دینی که مدعی نجات و سیادت انسان و توده های محروم و نابودی ظلم و جنایت و مدعی استقرار یک نظام جهانی به نفع انسانند معتقد باشند که این حقیقت اگر چه در طول این هزار و چهارصد سال نتوانسته به شعارهای خودش جامه عمل بپوشاند اما خواهد پوشاند و قطعاً پیروز خواهد شد و عدالت جبراً مستقر خواهد گشت و علیرغم این نظام ضد حقیقت که بر اسلام حاکم شد و بر تاریخ نیز حاکم است و رنجی که بشریت هنوز از ستم میبرد و هر روز قدرت زور بر حقیقت بیشتر میچربد و همچنین علیرغم این قدرتهای ابلیسی و ضد انسانی که در حال گسترش است و زوال ناپذیر می نماید، جبراً حقیقت محکوم بر واقعیت باطل، ولی حاکم، پیروز می شود و ما منتظر و مومن چنین روزی و چنین واقع ای هستیم و چون خداوند به صراحت وعده پیروزی اسلام را در قرآن داده: لیظهر علی الدین کله، و نوید داده که توده های ضعیف و مردم جهان را پیشوایان بشریت خواهد کرد و زمین را به آنها خواهد بخشید و محرومان وارث قدرتمندان و زیرپرستان خواهند شد.

و می بینیم که نشده است ، در تحقق آن شک نداریم ، هر چند همه عوامل تاریخی و اجتماعی موجود به نابودی حق و ضعف روزافزون جبهه عدالت گواهی دهند .

این تضاد میان (( واقعیت های باطل حاکم )) و ((حقیقت نجاتبخش محکوم )) را جز (( انتظار)) به پیروزی جبری و قطعی حقیقت نمی تواند حل کند ، مگر اینکه حقیقت را به کلی انکار و دندان طمع پیروزی عدل و نجات و آزادی را برای همیشه بکشیم و به آنچه که پیش آمده تمکین کنیم :

می بینیم انتظار یک ضربه ضد واقعیت حاکم بر جهان و حاکم بر تاریخ و حاکم بر اسلام است .

انتظار یعنی نه گفتن به آنچه که هست . کسی که منتظر است چه کسی است ؟ کسی است که در نفس انتظار خود اعتراض به وضع موجود را پنهان دارد ، حتی انتظار منفی ، خود یک اعتراض است ولو اعتراض منفی : حافظ که می گوید :

(( دستی از غیب برون آید و کاری بکند )) نشان داده است که از وضع موجود راضی نیست آنچه را هست پذیرفته است و در جستجو یا لاقل در آرزوی تغییر وضع است . انتظار ، ایمان به آینده است و لازمه اش انکار حال . کسی که از حال خشنود است ، منتظر نیست برعکس محافظه کار است ، از آینده میهراسد ، از هر حادثه ای که پیش آید بیمناک است . دوست دارد و تلاش می کند که هیچ چیز دست نخورد .

طلبه ای از خویشان من ، از مزینان آمده بود به مشهد برای تحصیل ، تابستان سال بعد ، شوق بازگشت به وطن ( یعنی مزینان ) آتش در پیراهنش افکنده بود و روز شماری و ساعت شماری می کرد که به زودی درسها تعطیل شود و به مزینان برگردد و هجرانها به وصال بدل گردد و از این غربت خشک بیگانه ، با لذت خویشاوندی و آشنائی و انس کوچه ها و باغها و همولایتی ها و دیدار عمه و خاله و عمو و دختر عمو انتقام بگیرد و از اینجا که هیچکس او را احساس نمی کند و متوجه او و ارزشهای فعلی او نیست ، برود و آنجا که همه با حسرت و لذت و کنجکاوی و شگفتی به او مینگرند ، (( خود جدیدش )) را ارائه دهد تا ببیند که لهجه دهاتیش عوض شده ، شهری شده ، عادات و حالات و رفتارش خیلی فرق کرده ، عربی یاد گرفته ، قرآن معنی می کند ، منبر می رود ، روایت می خواند ، در مدرسه علمیه گل کرده ، همه مردم مشهد از این همه پیشرفت و هوش و علم او تعجب کرده اند ، و خلاصه این ملا کریم ، آن ملا

کریم نیست : تمام دنیا برایش لبخند نوید و نوارش شده بود و زندگی سیر و سیر آب و دیگر هیچ کمبودی نداشت . از طرفی آدم خیلی معتقد و مقدسی بود ، یک روز که مثل هر روز از مدرسه آمده بود پیش ما تا از دیگه ایشالا تا هفته دیگه درسها تمام می شود و باید همین روزها بلیت بگیرم ... گفتگو کند و کیف کند ، ناگهان با لحن خیلی جدی و قیافه ای که آثار ترس و تزلزل در آن خوانده می شد گفت : میترسم خدا نکند میترسم در همین چند روز یک مرتبه امام زمان عجل الله تعالی فرجه - ظهور فرماید ، آنوقت .... دیگر ما مثل اینکه نمی توانیم بروم به مزینان ! کسی که گوش به در دارد و چشم به راه بی شک دل به خانه نبسته است !

اگر من در خانه ای زندگی می کنم و منتظرم که روزی تغییر مکان دهم و یا در سرنوشتی هستم که می کوشم و منتظرم که عوض شود و در وضعی زندگی می کنم که انتظار تغییری را دارم ، به این معنی است نه من خانه وس امانی را که در آن بسر می برم و نظامی را که در آن زندگی می کنم قبول ندارم و به آنچه که در برابرم ، بر دوشم و بر سرم است معترضم . آدم معترض منتظر است . آدمی که آنچه را که هست دوست دارد ، پذیرفته و به آن معتقد است منتظر تغییر نیست ، محافظه کار است می خواهد حفظش کند . معترض است که می خواهد خرابش کند . چه منتظر کسی ، چه منتظر حادثه ای ، چه منتظر فرصتی ، چه منتظر شرایطی و چه منتظر معجزه ای .

بر خلاف آنچه بکت در انتظار گود و میگوید ، انتظار یک فرج پوچ نیست ، انتظار منفی پوچ است و کاش فقط پوچ می بود ، عامل تخریب اراده بشری است . اما انتظار مثبت به معنای نفی وضع موجود در ذهن آدمی و در زندگی و ایمان انسان منتظر است و اگر این انتظار را ملت محکوم از دست داد محکومیت را به عنوان سرنوشت محتومش برای همیشه خواهد پذیرفت . اگر منتظر تغییر نباشیم آنچه در حکومت علی صورت گرفته و یا آنچه در کربلا اتفاق افتاد ، برایمان پایان داستان است و دیگر عکس العملی در طبیعت و تاریخ و هستی زندگی بشر نخواهد داشت ، این اعتقاد ، هم بر خلاف ایمان به حقیقت و هم بر خلاف مصلحت زندگی فرد در جامعه و انسان مسئول است .

ستمها ، جنایتها ، ظلمها همه داستانی و حادثه ای نیمه تمام در تاریخ بشر است ، این داستان به سود عدالت و حقیقت و به زیان ستم و فساد و پلید کاری پایان خواهد پذیرفت . این اعتقاد من است .

۳- انتظار جبر تاریخ است . این مساله برای روشنفکران که با مکتبها و فلسفه های علمی تاریخ آشنائی دارند بی نهایت شورانگیز است .

من که در این گوشه از زمین و این لحظه از تاریخ منتظرم تا در آیندهای که ممکن است فردا و یا هر لحظه دیگر باشد ناگهان انقلابی در سطح جهانی به نفع حقیقت و عدالت و توده های ستمدیده روی دهد که من نیز در آن باید نقشی داشته باشم و این انقلاب با دعا خواندن و فوت کردن و امثال اینها نیست بلکه با پرچم و شمشیر و زره و یک جهاد عینی با مسئولیت انسانهای معتقد به آن است و اعتقاد دارم که آن نهضت طبعا پیروز خواهد شد پس به جبر تاریخ معتقدم نه به تصادف و تفرقه و گسستگی تاریخ .

هر کس این سوال به ذهنش می رسد که امام زمان این رهبر نجات بخش انتهای تاریخ چگونه می تواند بر جهان پیروز شود ؟ در اینجا امام صادق یک توجیه بسیار عمیق و کاملا جامعه شناسی و تاریخی دارد که : قدرتهای ستمکار و قطبهای جنایت و ظلم بقدری با هم خواهند جنگید که در نیرو و قدرت فرسوده می شوند و به قدری از درون به فساد خواهند رفت که مقاومتشان را از دست می دهند و آنگاه شما از بیهوشی و خواب خرگوشی بیدار شده و چون مسلح به نیروی ایمان و آگاهی هستید بر آن قدرتهای از درون پوسیده و از برون فرسوده پیروز می شوید . و این پیروزی براساس منطق و عینیت و سنتهای اجتماعی است ، سنتهایی که در اسلام قوانین خداوند است نه قوانین ماتریالیستی .

وقتی خداوند کاری را بخواهد اسبابش را از پیش فراهم می کند چنانکه در پیروزی اسلام بر ایران و روم چنین شد . من در اینجا معتقدم که تاریخ به طرف پیروزی جبری عدالت و نجابت قطعی انسانها و توده های ستمدیده و نابودی حتمی ظلم و ظالم می رود .

جبر تاریخ یا (( دتر می نیسم هیستریک )) <sup>(۱)</sup> می گوید : علیرغم آنکه می بینیم جهان و تاریخ و زندگی و نظام های اجتماعی به نفع طبقه حاکم ، بنفع سرمایه داری و بنفع نگهبانان و حافظان سرمایه پیش می رود ، و توده های محروم - یعنی انهایی که همیشه غارت می شدند و شلاق می خوردند و همیشه

گرسنه بودند - هر روز بیشتر استثمار می شوند و در چنگال نظام وحشی و خشن که حاکم بر آنها و سرنوشتشان است فرسوده می شوند و در جبهه های مختلف کشمکش ، اینها شکست خورده و آنها پیروز می شوند . و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون - افراد شایسته بقاء ، حاکم می شوند و علیرغم نشانه هائی که به نفع زور و به زیان عدالت ، به نفع طبقه حاکم و به زیان طبقه محکوم وجود دارد و علیرغم آنکه می بینم منحنی به طرف ضعیف تر شدن توده های استثمار شده مردم و قویتر شدن گروه های حاکم بر مردم و پیش می رود ، تاریخ براساس جبر حرکت می کند . نه زور و زر و قدرت و این و آن . و نه بازیچه پهلوانان و زورمندان و حيله گران و سرمایه داران ، تاریخ خودش مثل جامعه زندگی مستقل از افراد دارد .

### ۱- Determinisme histerike

تاریخ رودخانه ای است که مستقل از قطره های آبش و ماهی ها و حشرات و موجوداتی که در آن شنا می کنند حرکت می کند و از منازلی می گذرد و جبرا و قطعا بر خلاف اراده همه کسانی که اراده اشان حاکم بر سرنوشت مردم است به سر منزلی که در آینده برایش تعیین شده می رسد .

آنجا دشت هموار یکنواخت برابری عمومی است ، در آنجا طبقه از بین می رود و تضاد بین کسانی که پول (( پولشان )) را می گیرند یا کسانی که پول (( بازویشان )) را هم نمی گیرند از بین می رود ، در آنجا زندگی در اختیار همه و امکانات برای همه یکسان است ، عدالت پیروز می شود ، تضاد طبقاتی از بین رفته و جامعه بی طبقه ، بی استثمار ، بی زر و بی زور ، از نظر فردی تحقق پیدا می کند . چگونه ؟

قطعا و جبرا . اعتقاد به این جبر قطعی که تاریخ به نفع عدالت تمام می شود و سرنوشت نوع بشر در زمان بنفع پیروزی جامعه مشترک و زندگی مشترک انسانها ختم می شود .

بزرگترین عاملی است که ستمدیده ها و استثمار شونده ها را نیرو و ایمان می بخشد و به پیروزی سرنوشت خودشان و طبقه خودشان و منفجر شدن نظام استثمار حاکم بر زمانشان امیدوار می کند و این ایمان قطعی نه تنها آنها را بی مسئولیت و منفی و لاش بار نمی آورد بلکه ، درست بلعکس ، نیرو و قدرت و اطمینان به آنها می دهد و همچون سلاحی است که اراده عدالتخواهان و امید ستمدیدگان را به آینده

بیشتر کرده و آنها را در این راه مجهز تر و محکم تر می کند . در این اعتقاد به انتظار ، کسانی که زیر بار ستم و ظلم له می شوند و آنها که می بینند حقیقتشان بازیچه ستمکاران و دینشان وسیله و ابزار دست ضد دین گشته مایوس نمی شوند و مطمئنند اراده خداوند نیز که همان جبر تاریخ و همان نظام سنت تاریخی است به عنوان قانونی همچنانکه در طبیعت است ، در تاریخ هم به سود پیروزی سرنوشت او ، فکر او ، راه او و نجات نوع و طبقه او جاری است و بنابراین عوامل ضد تاریخ انسان و ضد عدالت و خائن به سرنوشت بشریت مظلوم ، نمی توانند در برابر این جبری که محکومیت و مرگ آنها را امضا کرده و پیروزی حقیقت و عدالت و مردم را اعلام نمود . مقاومت کنند و یا اثری بگذارند .

پس می بینیم که اعتقاد به انتظار جبر تاریخ است . در اینجا تفاوت میان خوشبینی تاریخی و بدبینی تاریخی به خوبی دیده می شود من وقتی به صورت منفی منتظرم بدبینی تاریخی دارم چون معتقدم که نظام زندگی در استقرار و تقویت و توسعه فساد است اما اگر به صورت مثبت منتظر باشم به تاریخ خوشبینم زیرا معتقدم که نظام جبری تاریخ در پیروزی قطعی عدالت غاست و این نشان می دهد که عقیده انتظار مثبت و انتظار منفی چقدر با هم متضادند .

سن پل سیمون نویسنده بزرگ فرانسوی می گوید : متاسفانه انسان امروز در زندگی مصرفی پلید کومه بینانه و حال پرست دنیای غرب ، در انتظار هیچ چیز نیست جز رسیدن مترو !  
انتظار به بشر آینده گرائی و بینش بزرگ می دهد ، اما بشر امروز در نظام پلید مصرفی انتظار را از دست داده و فقط منتظر اتوبوس ایستاده است .

#### ۴- تسلسل و وحدت تاریخی

انتظار به این عنوانی که در تشیع هست - سه دوره را بهم متصل می کند : دورا اول نبوت و دوره دوم امامت و پس از ان غیبت است که در آن نه نبوت وجود دارد و نه امامت حکومت عینی دارد .  
اصل (( نیابت امام )) که به ان وجهه اش گفتم چگونه اصل انحطاط آوری است در این وجهه اش اصلی مترقی است و نشان می دهد که این سه دوره چگونه بهم پیوسته است . اول دوره نبوت ، بعد امامت که تسلسل دوره نبوت است و سپس دوره علم که ادامه امامت است .



از آغاز بشریت تا انتهای زمان ، فلسفه من می تواند مسیر تاریخ بشری و تسلسل حوادث را در یک پیوست جاری علمی منطقی توجیه کند .

منتظر هم از نظر فکری و هم از نظر عملی و مادی ، یک انسان آماده است ( منتظری که در شیعه بود ، نه آنچه امروز هست ، متاسفانه من باید از چیزی دفاع کنم که در صورت امروزیش هرگز قابل دفاع نیست ( یک هنگ سربازخانه را نگاه کنید . اگر آنها منتظر باشند که هر لحظه فرمانده برسد و شیپور جنگ نواخته شود هیچ گاه در خوابگاه ، به پاسور بازی و هروئین کشی و چرت زدن و قصه و افسانه گفتن و از این قبیل کارها نمی پردازند آماده باش است و هر لحظه آماده شرکت در یک جهاد گوش به یک فرمانند .

بنابراین منتظر آدم و افتاده ، واخورده و اداده ای نیست ، چنانکه اکنون هست ، آدم آماده است . در همین روستاهای ما تا چندی پیش هنوز روحانیون و امام جماعت‌هایی ( نه خانها و قلدرها ) بودند که جوانها را هر هفته به تیراندازی می بردند و اسب سواری یاد می دادند و شمشیر بسته و مسلح در نماز جمعه شرکت می کردند .

پس می بینیم که منتظر ، انسان آماده ای است که هر لحظه احتمال می دهد شیپور انقلاب نهائی نواخته شود و او خود را مسئول شرکت در این جهاد که براساس قوانین جبری الهی قطعاً آغاز خواهد شد می داند و خود به خود هم آماده است ، هم متعهد و هم مجهز و هر شیعه به امید شنیدن آواز امام سر بر بستر می نهاد .

### بررسی چند سوال

چرا در تشیع باید این منجی فرزند امام حسن عسگری باشد ؟

من به آن بحث‌های کلامی کار ندارم ، به عنوان یک جامعه شناس می گویم : اگر منجی در تشیع ، این قید فرزند امام حسن بودن را نمی دانست و شخص مشخصی نمی بود ، هر قلدری و هر پاچه ورمال ماجراجوئی که موعود استعماریها مولود استبداد و مزد ور استثمار است می تواند خود را به عنوان موعود تاریخ و هم موعود ملل و مجری حق و عدالت جا بزند و از همه نیروهای منتظرین برای سوار شدن بر

گرده خلق کمک بگیرد . چنانکه خیلی ها با تاویلات و مغالطه ها گرفتند - آگوست نهم در زمانی که مردم یهود منتظر مسیح بودند و همواره از شهرها برای استقبال او بیرون می آمدند آمد و گفت آنکه منتظرش هستید من هستم . یکی از القاب آگوست نهم (( مسیح )) است . و باز در قرن نوزدهم دیدیم که ظرف ۷ سال از شمال افریقا تا خلیج فارس ۱۷ امام زمان روئید و در سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ که نهضت عدالت و آزادی خواهی و مبارزات کارگری در فرانسه و آلمان و انگلستان شروع شده بود در تمام کشورهای اسلامی از چین و شمال و غرب افریقا گرفته تا ایران امام زمان سازی درست شده بود . بنابراین وقتی که نجات بخش و رهبر به این قید مقید گردد که از عرب و قریش بنی هاشم و از احفاد پیغمبر و از پدر و مادر معین و دارای نام و لقب و کنیه مخصوص است راه را بر هر ادعای دروغی می بندد و باعث می شود که آنها هرگز نتوانند نقشی را جز یک داستان موقتی و یک حادثه سازی در تاریخ بازی کنند .

میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی را نیم شود با این قیده‌های مشخص جور کرد . در کشورهای اسلامی - که مثل شیعه چنین قیدی ندارند بریا دیکتاتورها و سلاطین چون آتاتورک و فئواد اول و غیره . عده ای از متعلقین لقب باز و شجره ساز حرفه ای کوشیدند یک چهره مهدی موعود بسازند !

از این مهمتر اینکه این قید که جزو توجیه فلسفی و بینش مکتب ما است می خواهد ثابت کند که تسلسل پیوسته ای از اول آدم و هابیل تا آخر الزمان در یک جبهه به رهبری پیامبران و پیشوایان در پیشاپیش توده های ستمدیده برابر نظام ظلم و زور و فریب وجود دارد .

تاریخ عدالتخواهی یک جریان پیوسته است ، حوادث متفرقه ای نیست که مثلا یک مرتبه اسپارتاکوس بیاید ، یک مرتبه ابراهیم به بت شکنی برخیزد ، در زمانی حادثه قیام و نجات اسیران به رهبری موسی علیه فرعون رخ دهد و در مکانی تصادفی تاریخی پیغمبر اسلام را با برده داران و تجار قریش و امپراطوری ستمگر درگیر و در آینده نیز ممکن باشد اتفاقاتی پراکنده و گاه بگاهی از این نوع پیش آید و یا نیاید ، پیروز شوند یا نشوند .....

مبارزه به خاطر آزادی و عدالت مثل یک رودخانه در بستر زمان جریان دارد ، ابراهیم است ، موسی است ، عیسی است ، محمد است ، علی است و حسن است و حسین است و همینطور تا آخر الزمان . که این نهضت پیروزی جهانی پیدا می کند - ادامه دارد ، اعتقاد به اینکه این منجی نهائی تاریخ بشر ، دنباله ائمه شیعه و دوازدهمین امام است به این معنی است که انقلاب جهانی و پیروزی آخرین ، دنباله و نتیجه یک نهضت بزرگ عدالتخواهی علیه ظلم در جهان است . و در طول زمان نهضتی که در یک دوره ، نبوت رهبریش کرد و بعد از خاتمیت ، امامت و سپس در دوران طولانی غیبت ، علم .

چرا زره پیغمبر ؟

باز اتصال تاریخ است ، نجات دهنده انسان و پایدار کننده نظام عدالت در جهان زره پیغمبر اسلام را بر تن دارد چون ادامه دهنده راه او است .

چرا پرچم بدر ؟

از این رو پرچم بدر را در دست دارد تا نشان دهد نهضت و جنگی ، که در انتهای تاریخ برای استقرار عدالت آغاز می شود درست همانند جنگ بدر است که در اسلام برای استقرار بریعت و حقیقت آغاز شد ، و همچنان که در بدر اولین پیروزی را اسلام - که آخرین نهضت نبوت است - بدست آورد این انقلاب هم - که آخرین نهضت عدالت است - جنگ بدر دومی است که به پیروزی بزرگ عدالت در سطح جهانی منجر خواهد شد و این انقلاب به آن نهضت پیوسته است و دو حادثه نیست ، یک جنگ است در دو جبهه .

چرا ۳۱۳ تن ؟

برای اینکه مجاهدانی که پیروزی بزرگ را در بدر بدست آوردند و برای اولین بار شرک و جنایت و اشرافیت را شکستند ۳۱۳ نفر بودند کسانی هم که در اولین گام با فریاد دعوت امام برمی خیزند ۳۱۳ تن خواهند بود . این انقلاب نتیجه نهائی آن جهاد و پیروزی نهائی آن مجاهدان است . یعنی بدر یک جنگ موقتی در گذشته نبوده که بعد در تاریخ گم بشود و دنباله اش قطع گردد و آن پیروزی در شکست های بعدی از میان برود .

چرا شمشیر علی؟ و چرا مرکز کوفه؟

شمشیر علی را در دست دارد تا شیعه و معتقد به علی و معتقد به آزادی و حقیقت نپندارند که علی در کوفه کشته شد و آن خون به خاک ریخته و همه چیز پایان پذیرفت. تاریخ باز دوباره این خون را احیاء می کند و علی - یعنی آن حقیقتی که در آنجا شکسته شد دو مرتبه پیروز می شود. آن انقلاب تحقق یافته نهائی و این جهانی حقیقی بود که ظلم و اشرافیت و جهل آن را در کوفه شکست دادند، اما نه برای همیشه، استبداد بر آزادی پیروز شد، اما نه برای همیشه، یعنی بشریت به حکومت علی می رسد و علی علیرغم حکومت تقدس و تعصب جاهلانه، خیانت جاه طلبان و قدرت دشمنان مردم به تاریخ باز می گردد و سراغ انسان می آید.

و دجال؟

داستانی که از دجال در اخبار و احادیث اسلامی است درست قهرمان پیکاسو است. انسانی که یک چشم در وسط پیشانی دارد و آن به اصطلاح مارکوز: انسان (( یک بعدی )) است. نظام پلید حاکم بر جهان ما نظامی یک بعدی است که انسان را با یک چشم می نگرد و آنهم با چشم چپ. ( چپ به معنی فارسی آن ) . و این دجال افسونگر ذهن هاست و مسخ کننده انسان ها، دجال مظهر نظام فرهنگی و روحی و ضد انسانی حاکم بر انسان آخر الزمان است.

و سفیانی؟

یعنی نظام ضد این نهضت یک نظام ابوسفیانی است که نظام سیاسی حاکم بر انسان است که به بندآورنده سرها است. و شمشیر علی است که دو مرتبه در آخر تاریخ ضد این دو نظام فریب اندیشه های و بندگی سرها بلند خواهد شد. مرد سفیانی که این نهضت را می کوبد، مظهر یک تسلسل تاریخی و وراثت قدرت ستم در طول زمان است، آنچنانکه منجی موعود وارث نهضت عدل در طول زمان است. چرا مسیح در رکاب این امام است و بعد رجعت است؟

یعنی تمام راهبران و پیشوایان عدالت و حقیقت باز می گردند ( نمی خواهم این را اثبات کنم که به چه صورت باز می گردند چون اینها از مسائل کلامی و تحقیقی و خیلی علمی است ) و این بدان معنی است

که نظام محکوم در تاریخ که حقیقت بود و رهبران آزادی و عدالت و انسانیت که همه به شمشیر ستم و زور فرو شکسته شدند و نتوانستند رهبری جهان و بشریت را به دست گیرند ، پس از آن انقلاب جهانی و نابودی نظام های سفیانی دوباره احیاء می شوند . که للباطل جوله و الحق دوله . و اعتقاد به انتظار ، اعتقاد به این است که وعده خداوند در قرآن برای مسلمانان و همچنین ایده آل هر انسان ستمدیده و آرزوی همه توده های محروم تحقق پیدا خواهد کرد و جامعه بی طبقه ، بی ستم ، بی ظلم ، بی تزویر ، به جامعه ای که در آن انسان ، عدالت ، قسط و حقیقت بریا همیشه حاکم بود و هرگز بازیچه ستمکاران و فریبکاران نخواهم شد علیرغم همه عواملان نیرومند مسلح فساد و ظلم پیروز می شود .

و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین .

استضعاف اعم از استبداد و استعمار و استثمار و استحمار است .

طبقه ای بوسیله استبداد به بیچارگی میافتند و این استضعاف سیاسی است ، طبقه ای به وسیله غارت و ربودن ثروت استثمار می شوند و این استضعاف اقتصادی است و کسانی با اندیشه و فکر و تعقل – بوسیله نیروهای استثمارگر که زیر بنای استبداد و استثمارند – استثمار می شوند و این استضعاف عقلی و شعوری و احساسی است .

اما این توده ها در طول تاریخ مستضعف بودند یعنی همواره با شلاق ستم یا نظام استثمار و یا جادوی فریب ، در همه رژیم های حاکم بر سرنوشت خود ، از نجات خویش نا امید شده و خودشان در توانائیشان نیم دیدند که بتوانند چنین نظام های هولناکی را از بین ببرند . این نوید خداوند است خطاب به این طبقه در جهان و اعلام نجات قطعی انسان محکوم و زوال جبری قدرت های غاصب و حاکم بر زمین :

(( ما اراده می کنیم بر کسانی که در زمین به ضعف و زبونی فکری یا سیاسی یا اقتصادی زندگی گرفتار و به ذلت و عجز در زمین گرفته شده اند ، منت گذارده و آنها را پیشوایان انسان قرار دهیم و وارثان زمین )) .

نمی گوید که این طبقه بیچاره و ضعیف را از زیر بار ظلم نجات بدهیم ، بلکه می گوید رهبری را به آنها بدهیم و آنها را سر کار بیاوریم تا حکومت بشریت به دست مردم (( طبقه زبون شده تاریخ )) بیفتد . ((

نجلعلم ائمه)) اینها را امامان و پیشوایان زمین قرار بدهیم . (( و نجلعلم الوارثین )) و وارثین تاریخ ، آنچه که در زندگی و زمین ، در طول تاریخ در انحصار قدرت های غاصب بوده است .

ان الارض یرثها عبادی الصالحون ، زمین را بندگان درست اندیش ، درست کار به ارث می برند !

می بینیم انتظار یک نوید و عامل خوشبختی تاریخی است ، عامل توجیه وراثت مبارزه ، تسلسل تاریخی ، جبر تاریخی ، ایمان به عدالت و پیروزی حقیقت و ایمان به نابودی قطعی ستم و ظلم و پلیدی در سرنوشت انسان و ایمان به اینکه تاریخ در زندگی نوع بشر بر روی همین زمین و پیش از مرگ ، نه در قیامت و پس از مرگ ، به پیروزی ستمدیدگان و نابودی ستمکاران منتهی خواهد شد .

منتظر ، انسان مسلمان متعهدی است که هر لحظه در انتظار انفجار قطعی نظام های ضد انسانی است و همواره خود را برای شرکت در چنین انقلاب جهانی و بدر دومی که با شمشیر علی و زره پیغمبر و به دست فرزند پیغمبر و علی برپا می شود آماده می کند .

و بنابراین ، انتظار مذهب اعتراض و نفی مطلق نظام حاکی و وضع موجود است ، در هر شکلی ، انتظار نه تنها از انسان سلب مسئولیت نمی کند بلکه مسئولیت او را در سرنوشت خودش و سرنوشت حقیقت و سرنوشت انسان سنگین ، فوری ، منطقی و حیاتی میکند .

مذهب انتظار – که یک (( فلسفه مثبت تاریخ )) ، یک (( جبر تاریخی )) ، یک (( خوشبینی فلسفی )) یک عامل فکری و روحی حرکت بخش تعهدآور و مسئولیت ساز (( و بالاخره ، فلسفه اعتراض )) به وضع موجود و نفی ارزشها و نظام های حاکم در طول قرون است ، و اکنون فلسفه منفی بدبینانه (( تسلیم و رضا )) شده است – این اصل کلی را ثابت می کند که : وقتی یک جامعه منحط می شود و بینش پیروان یک فکر منحرف ، فکر مترقی و مذهب منطقی متحرک و سازنده نیز ، نقش منحط و منفی و تخدیری پیدا می کند و در جامعه مسلمین و به ویژه شیعه ، فاجعه این است !

۱- (( الذین استضعفوا فی الارض )) درست معادل **lea danne a de terre** عنوان کتاب پر ارزش فرانتز فانون شهید **frantz fanon** است که آن را مغضوبین زمین ترجمه کرده ام . ژان پل سارتر ، در مقدمه بر آن به تعبیر استعمارگران می گوید : تا چندی پیش جمعیت ساکن کره زمین تقسیم میشد به پانصد میلیون انسان و یک میلیارد و پانصد میلیون بومی **indiganes** و همین یک میلیارد و پانصد

میلیون ساکن دنیای سوم ( آسیا و افریقا و امریکای لاتین ) که حتی از اطلاق نام انسان محروم اند چه انسان بودن مترادف غربی بودن است - به تعبیر فانون **damnes** های زمین اند . این کلمه که بعضی محکوم و ملعون است - یک اصطلاح مذهبی است و مربوط به قیامت و روز تعیین سرنوشت ابدی انسان ها که به دو گروه تقسیم می شوند : گروهی ناجی ( نجات یافته **sauves** ) میشوند و بهشتی ، و گروهی محکوم عذاب و آتش و مغضوب (**damnes** ) و دوزخی . توده های دنیای سوم ، در برابر قدرت و حکومت غرب - که تعیین کننده سرنوشت در این جهان شمرده می شود - همچون قومی گنهگار مغضوب و ملعون شده اند و محکوم عذاب و آتش و زندگی دوزخی ، کیفر ضعفشان است . اینان در جهنم سرزمین هایشان - دنیای گرسنگی و شکنجه و ذلت و ضعف ( دنیای سوم ) - بومی اند و محکوم سرنوشت شومشان .

در قبال بهشتیان زمین که در بهشت سرزمین هایشان - دنیای برخوردار و رفاه و لذت و قدرت ، که پاداش قوی بود نشان است انسان اند و حاکم بر سرنوشت خوشبختشان !

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*

\*

پاراگراف صفحه ۴۲ تا ۴۴ بوسیله خود استاد تصحیح شده

جبر تاریخ می گوید : علیرغم اینکه می بینیم جهان و تاریخ و زندگی و نظامهای اجتماعی به نفع طبقه حاکم ، به نفع سرمایه داری و به نفع نگهبانان و حافظان سرمایه پیش می رود ، و توده های محروم - یعنی آنهایی که همیشه غارت می شدند و شلاق می خوردند و همیشه گرسنه بودند - هر روز بیشتر استثمار می شوند و در چنگال نظام وحشی و خشن که حاکم بر آنها و سرنوشتشان است فرشته می

شوند و در جبهه های مختلف کشمکش اینها شکست خورده و آنها پیروز می شوند ، افراد شایسته بقاء ، حاکم می شوند و علیرغم نشانه هائیکه بنفع زور و به زیان عدالت به نفع طبقه حاکم می شوند و به زیان طبقه محکوم وجود دارد و علیرغم آنکه می بینیم منحنی بطرف ضعیف تر شدن توده های استثمار شده مردم و قویتر شدن گروه های حاکم بر مردم پیش می رود ، تاریخ براساس جبر علمی خود - که زائیده قوانین معین علمی موجود در ذات زمان و حرکت جامعه است - حرکت می کند . نه زور و زر و قدرت این و آن و نه بازیچه پهلوانان و زورمندان و حيله گران و سرمایه داران ، تاریخ خودش ، مثل جامعه زندگی مستقل از افراد دارد .

تاریخ رودخانه ای است که مستقل از قطره های آبش و ماهی ها و حشرات و موجوداتی که در آن شنا می کنند حرکت می کند و از منازلی می گذرد و جبرا و قطعا بر خلاف اراده همه کسانی که اراده شان حاکم بر سرنوشت مردم است به سر منزلی که در آینده برایشان تعیین شده می رسد .

و هیچ حيله ای و قدرتی نمی تواند حرکتش را سد کند یا مسیرش را منحرف سازد . نهر تاریخ ، از یخچال های جمود و کوهستان های سنگ و سخت و پیچ و خم های سنگلاخی و تنگنای نا هموار و صخره ها و مرداب ها و دره ها و مانع ها می گذرد و در نهایت به دریا می ریزد ، به دشت می رسد ، آنجا دشت هموار یکنواخت برابری عمومی است ، در آنجا طبقه از بین می رود و جامعه بی طبقه تشکیل می شود . رابطه استثمارگر و استثمار شونده از بین می رود و تضاد بین کسانی که پول (( پولشان )) را می گیرند با کسانی که پول (( بازویشان )) را هم نمی گیرند از بین می رود ، در آنجا زندگی در اختیار همه و امکانات برای همه یکسان است ، عدالت پیروز می شود ، تضاد طبقاتی از بین رفته و جامعه بی طبقه ، بی استثمار ، بی زور و بی زر ، تحقق پیدا می کند ، چگونه ؟ قطعا و جبرا .

اعتقاد به این جبر قطعی که تاریخ به نفع عدالت تمام می شود و سرنوشت نوع بشر در زمان به نفع پیروزی جامعه مشترک و زندگی مشترک انسانها ختم می شود ، که خود یک انتظار است ، بزرگترین عاملی است که ستمدیده ها و استثمار شونده ها را نیرو و ایمان می بخشد و به پیروزی سرنوشت خودشان و طبقه خودشان و منفجر شدن نظام استثمار حاکم بر زمانشان امیدوار می کند و این ایمان



قطعی نه تنها آنها را بی مسئولیت و منفی و لش بار نمی آورد بلکه ، درست بر عکس ، نیرو و قدرت و اطمینان به آنها می دهد و همچون سلاحی است که اراده عدالتخواهان و امید ستمدیدگان را به آینده بیشتر کرده و آنها را در این راه مجهز تر و متحرکتر می کند . در این اعتقاد به انتظار ، کسانی که زیر بار ستم و ظلم له می شوند و آنها که می بینند حقیقتشان بازیچه ستمکاران و دینشان وسیله و ابزار دست شد دین گشته مایوس نمی شوند و مطمئنند اراده خداوند نیز که همان جبر تاریخ و همان نظام سنت تاریخی است به عنوان قانونی همچنان که در طبیعت است ، در تاریخ هم به سود پیروزی سرنوشت او ، فکر او ، راه او و نجات نوع و طبقه او جاری است و بنابراین عوامل ضد انسان و ضد عدالت و خائن به سرنوشت بشریت مظلوم ، نمی توانند در برابر این جبری که محکومیت و مرگ آنها را امضاء کرده و پیروزی حقیقت و عدالت و مردم را اعلام نموده مقاومت کنند و یا اثری بگذارند . چه مشیت الهی ، که به شکل قانون علمی در طبیعت و در تاریخ حاکم است و تقدیر الهی که به شکل تقدیر علمی تجلی دارد ، تحقق نهائی رسالت پیامبران را که استقرار حکمت ( آگاهی ) و قسط ( برابری ) است و فلاح انسان ( رستگاری ، رهائی از همه عوامل ضد انسانی ) هدف رسالت است مقدر کرده و پیروزی مستضعفان زمین و حتی روی کار آمدن و به دست گرفتن رهبری جهان و حاکمیت بر تمام زمین را برای این طبقه تضمین نموده و با صراحت و قاطعیت اعلام می کند که در این تنازع تاریخی و نبرد جاری در طول زمان ، بقای اصلح نتیجه نهائی و اجتناب ناپذیر است و زمین را - که منبع تولید ، اقتصاد و حاکمیت و قدرت است و موضوع اصلی جنگ طبقات - نسلی تصاحب خواهد کرد که شایسته ماندن است : و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون !



پدر ، استاد و مرادم !

به روشنی محسوس است که اسلام دارد تولدی دوباره می یابد . عوامل این بعثت اسلامی وجدانها که عمق و دامنه بسیاری گرفته است متعدد است و اینجا جای طرح و تفسیرش نیست ، اما فکر می کنم موثرترین عامل به بن بست رسیدن روشنفکران این عصر است و شکست علم و ناتوانی ایدئولوژی ها و به ویژه آشکار شدن نارسائیها و کسریهای سوسیالیسم مارکسیستی و سوسیال و دموکراسی غربی است که امیدهای بزرگی در میان همه انسان دوستان و عدالتخواهان و جویندگان راه نجات نهائی مردم برانگیخته بود و در نهایت به استالیسیسم و مائونیسم منجر شد و با رژیمهائی چون اشمیت و کی موله و کالاهان ، و علم هم که به جای آنکه جانشین شایسته تری برای مذهب شود - که ادعا می کرد سر از بمب اتم درآورد و غلامی سرمایه داری و زور و در نتیجه از انسان جدید ، بدبختی غنی و وحشی بی متمدن

ساخت و آزادی و دموکراسی هم میدان بازی شد برای ترکتازی بی مهابا در پول و شهوت و غارت آزاد مردم و لجن مال کردن همه ارزشهای انسانی .

تمامی این تجربه های تلخ ، زمینه را برای طلوع دوباره ایمان مساعد کرده است و انسان که هیچگاه نمی تواند دغدغه حقیقت یابی ، حق طلبی و آرزوی فلاح را در وجدان خویش بمیراند در کوچه های علم ، ایدئولوژی ، دموکراسی ، آزادی فردی ( لیبرالیسم ) اصالت انسان ( اومانیزم بی خدا ) سوسیالیسم دولتی ، کمونیسم مادی ( مارکسیسم ) اصالت اقتصاد ( اکونومیسم ) و مصرف پرستی و رفاه به عنوان هدف انسان و فلسفه زندگی – در فرهنگ و نظام بورژوائی و بالاخره تکیه مطلق و صرف بر (( تکنولوژی و پیشرفت )) یعنی تمدن و آرمان نظام های معاصر ... به بن بست رسید و با آنهمه امید و ایمان و شور و اشتیاقی که در انتخاب این رهگذرهای خوش آغاز بد انجام داشت و هر کدام را به امید حقیقت و کمال و نجات ، با پشت کردن به خدا و از دست نهادن ایمان پیش گرفت و با عشق و شتاب و فداکاری بسیار پیمود ، سرش به سختی به دیوار مقابل خورد و یا از برهوت پریشانی و پوچی و ضلالت مطلق سر در آورد و سوسیالیسم او را به استبداد چند بعدی و دموکراسی او را به حاکمیت سرمایه و آزادی به بردگی پول و شهوت و حتی علم او را به انسلاخ از همه کرامتهای انسانی و ارزشهای متعالی وجودی و سلطه غول آسای تکنولوژی بی رحم قتل افکند . و طبیعی است که اندیشه های بیدار و روح های آزاد و وجدانهای سلیم و ظاهر که هنوز مسخ نشده اند و انگیزه های اصیل فطرت آدمی را در عمق وجود نوعی خویش نگاه داشته اند و آتش قدسی حق و حقیقت و کمال و فلاح در کانون دلشان خاموش و خاکستر نشده است ، به خدا بازگرداند و قنديل مقدسی را که در آن زیت عشق می سوزد و از منشور بلورینش خدا می تابد و هستی را و این شبستان طبیعت را و اعماق پر گوهر فطر و درون انسان را گرمی و روشنائی عشق و آگاهی و خود آگاهی می دهد و به همه چیز معنی میبخشد دو بار در اندیشه و روح و زندگی خویش برافروزند و در تلاش آن باشند که این ملکات حقیقت را بر سقف شبستان این عصر بیاویزند و این مصباح هدایت را فرا راه این نسل دارند و آینده را از پوچی و تباهی انسان و تمدن و فرهنگ و زندگی و علم و هنر و کار انسان نجات دهند .

یکی دیگر از علل و عوامل این بازگشت به سوی خدا و جستجوی ایمان در این نسل سرکش و حق طلب و حقیقت پرست این است که دیگر مذهب را از پس پرده های زشت و کهنه و کافر ارتجاع نمی بیند ، پرده هائی که صدها .... تیره و چرکین ریا و تملق و کبر و جهل و تعصب و خرافه و توجیه و محافظه کاری و مصلحت پرستی و سازشکاری و رکود و جمود و تنگ اندیشی و تعبد و تقلید و تحقیر عقل و اراده و تلاش انسان و قرابت نامشروع با قدرت و ثروت حاکم که همیشه ایمان و اخلاق و .... و فقه و کلام و قران و سنت و ولایت و خدا و پیغمبر و امام و عقل و علم و جهاد و اجتهاد و شهادت و دعا و عبادت و ایمان به معاد و نجات و ... همه ارزشهای خالق و خلق و گنجینه های عزیز و نفیس مذهب و مردم در کابین این نکاح حرام میشد و بر آن افتاده بود . این پرده ها اکنون فرو افتاده و ایمان بی حجاب و بی نقاب چهره زیبا و شسته و روشن خویش را بر دیده و دل انسان های صاحبدل و صاحب نظر نمایانده است و خدا بی واسطه سایه ها و آیه هایش ظاهر شده و جانها را پر می کند و قلبها را گرم و افقها را روشن و قبرها را بر می شوراند و کفنهای پوسیده را برمی دارند و تابوت های خشک و تنگ را در هم می شکنند و کالبدهای مرده را جان میبخشد و آن ، آن نمی دانم چه ای که معجزه خلقت و حیات و حرکت و فضیلت در میان بنی آدم از او سر می زند - نازل شده است و فرشتگان و نیز آن روح باریدن گرفته اند . از همه سو شب قدر است و مطلع فجر نزدیک .

پدر بزرگ و بزرگوام آیا این تنها مایه تسلیت که عمرتان را همه با خدا سر کردید و یا سالهای زندگی را همه در راه او گام برداشتید و در کار اشاعه ی کلمه خدا در این زمانه ای که قاسق بر همه جا سایه افکنده است آغاز گری مخلص و متقی و موثر بودید ، تمامی رنجهایتان را التیام نمی دهد و همه محرومیتهایتان را جبران نمی کند ؟ و این که راهی را که آغاز کردید نا تمام نماند و بی سرانجام تمام نشد و می توانید مطمئن باشید که میراث مقدس ما محفوظ خواهد ماند ، بایتان آرامبخش و بشارت آمیز نیست ؟ من به لطف خدای بزرگ که از این همه محبت های اعجاز گرش نسبت به خویش شرمنده ام و احساس آن قلبم را به درد می آورد و روحم را از هیجان به انفجار می کشاند ، بی آنکه شایستگیش را داشته باشم به راهی افتاده ام که لحظه ای از عمر را برای زندگی کردن و خوشبخت شدن حرام نمیکنم و توفیق های

او ضعف هایم را جبران می کند و چه لذتی بالاتر از این که عمر ناچیزی که در هر صورتش میگذرد اینچنین بگذرد .....؟!

و شما اکنون که این نسل تشنه و نیازمند و اینهمه برای دست یافتن به حقیقتی از ایمان و معانی از قرآن و سخنی از نهج البلاغه در تب و تاب است و چشم به راه شما و چند تنی چون شما ، دریغ است که ساعات شب و روزتان جز به اطعام معنوی جوانان گرسنه و تشنه و مشتاق بگذرد و عده ای دکاندارها پر شده از پول ، بحث گاوها و خرهایشان را با شما و در محفل شما طرح کنند و آدمهائی چون زرکش ( شما را به خدا اسم را نگاه کنید ، یعنی کارش فقط در زندگی این است که هر جا طلا هست به آنجا کشیده می شود یا هر جا بوی طلا می شنود در تب و تاب آن می افتد که آن را کش رود . یا آدمی است که میزان حق و باطلش و ترازوی ارزشهایش طلا است و یا باربری است که فقط طلا می کشد ) با آن کلماتی که در بازار خلق می شود و در پاسگاه کلانتری یا ژاندارمری طرح نزد شما بیایند و عزیزترین لحظات انسانی را که در قرآن و نهج البلاغه پخته شده است بی دریغ به تباهی کشانند !

به هر حال من به عنوان یکی از دست پروردگان علم و تقوا و ایمان شما می دانم که زندگیم را چگونه بگذرانم و هرگز در بهدر دادن عمرم که با عمر شما قابل قیاس نیست سخاوت به خرج نمی دهم . شما می توانید خدائی ترین کلمات خدا و محمد و علی را به این نسل که شب و روز با سکس و پول و مصرف و پوچی و یا ماتریالیسم تغذیه می شود برسانید و خدا و محمد و علی و همه دردمندان این نسل چشم به راه و متوقع و منتظر شمایند .

فعلا من عازم سفرم ، سفری که اعجاز مکر ساز خداوند است ، اینکه از شما اجازه نگرفتم مراعات حال و اعصاب و خیالات شما را کردم ، اکنون که آخرین دقایق اقامتم در خانه و در وطن است دست شما را میبوسم و منتظر شما می مانم و برای آنکه نظر خدا را هم درباره این سفر بدانید آنچه را در جواب من آمد نقل می کنم .

آقا جان ! پریشب با قرآن تفرالی کردم و گفت :

نزله روح القدس .....

و اکنون که نزدیک طلوع دوشنبه است و دو سه ساعتی به حرکت ، پس از نماز صبح که محتاج و مصر از او خواستم تا درباره این سفرم با من حرف بزند و حرفش را بزند بالای صفحه نوشته بودند :

(( بد )) تکان خوردم آیه را خواندم ..... از شوق گریستم : از چند آیه قبل شروع می کنیم تا موضوع بحث و مطالب طرح شده معلوم شود )

الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله و اولئک هم الفائزون .  
 یشرهم ربهم برحمه منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم . خالدین فیها ابدان الله عنده اجرا عظیم . یا ایها الذین آمنوا لا تتحدوا و ابائکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون .....

قل ان کان آبا و کم و ابناو کم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجازه تخشون کسادهها و مساکن ترصونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله .... یریدون ان یطفئوا نور الله بافواهم و ...

آیه مربوط به تفال من از اینجاست :

یا ایها الذین آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اتاقلتم الی الارض ارضیتم بالحویه الدنیا من الاخره فما متاع الحیوه الدنیا فی الاخره الا قلیل . الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یتبدل قوما غیرکم و لاتضروه شیئا ... الا تنصروه فقد نصره الله اذا خرجه الذین کفروا ثانی اثنین از هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود .  
 لم تروها و جعل کلمه الذین کفروا السغلی و کلمه الله هی العلیا و الله عزیز حکیم . انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون .....

( توبه ، آیه تفال ۳۷ به بعد )

ترجمه :

کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند ، به مرتبت نزد خدا برترند و آنها خودشان کامیاب شدگانند پروردگارشان برحمت و رضایت خویش نویدشان می دهد با

بهشتها که در آنجا نعیم دائم دارند . و تا ابد در آن جاودانند که خدا ، نزد وی پاداشی بزرگ است . شما که ایمان دارید ! پدران و برادران خویش را اگر کسی را برایمان برگزیده اند بدوستی میگیرد . کسانی از شما که با ایشان دوستی کنند خودشان ستمگرانند . بگو اگر پدرانتان و فرزندانتان و همسرانتان و خویشانانتان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد آن میهراسید و مسکنهایی که بدان دلخوشید ، نزد شما از خدا و پیغمبر او و جهاد در راه وی محبوب تر است انتظار برید تا خدا فرمان خویش بیاورد . که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت نمی کند ..... می خواهند نور خدا را دهانهای خویش خاموش کنند .... کسانی که ایمان دارید شما را چه شده که چون گویندتان در راه خدا بیرون شوید به زمین سنگینی میکنید مگر از آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید ، بهره گرفتن از دنیا در قبال آخرت حزانندگی نیست . اگر بیرون نشوید خدا عذابی الیم انگیزتان کند و گروهی غیر شما عوض آورد و به او زیانی نمی رسانید خدا به همه چیز توانا است . اگر یاریش نکنید خدایش یاری کرده وقتی کافران بیرونش کرده بودند یکی از دو تن بود وقتی در آن غار بودند وقتی به همراه خویش می گفت : غم مخور خدا با ما است . آنگاه خدا آرامش خویش را به او نازل کرد و به سپاهیان که رویشان نکردید نیرومندش کرد و کلمه کافران را زبون کرد که کلمه خدا والاست و خدا نیرومند و فرزانه است . سبکبار یا سنگین بار ، بیرون شوید و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنید که این اگر بدانستید برای شما بهتر است .....

ترجمه آیات در متن اصلی نامه نبوده است

**پایان**

نشر الکترونیکی : کتابخانه، تاریخ ما – پایگاه دانلود کتابهای تاریخی و مذهبی

تهیه الکترونیکی : انی کاظمی و سعید یسای

وبسایت دکتر علی شریعتی

[Http://Shariati.Nimeharf.Com](http://Shariati.Nimeharf.Com)

<http://pdf.tarikhema.ir>

[Ancient.ir](http://Ancient.ir)

